



نه به اخراج افغانستانی‌ها (صفحه ۹)

اعاده حیثیت (صفحه ۷)

اعلامیه حزب درباره اخراج افغانستانی‌ها (صفحه ۶)

خاطرات ترزا نوچه

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا

امپریالیسم «مگا» و دکترین ترامپ

صفحه آخر

صفحه آخر

صفحه آخر

چراغ راهنمای طبقه کارگر

مقاله زیر را ر. وحیدی از اعضای قدیمی «سازمان انقلابی» و بعد «حزب رنجبران ایران» در سال ۱۳۷۴ برای حزب فرستاد. در آن برهه زمانی بخش عمده‌ای از باصطلاح مارکسیست‌ها به اپورتونیسم و رویزیونیسم درغلطیده و بویژه از لنینیسم بریده بودند؛ دفاع از مارکسیسم یک وظیفه تاریخی بود. با وجود گذشت سی سال از نگارش آن، هنوز این مطلب ارزش خود را بعنوان یک نظریه قابل مطالعه از دست نداده است. لذا ما انتشار آنرا که در چهار قسمت ارائه خواهد شد از این شماره آغاز می‌کنیم. تحریریه

تئوری مارکسیسم لنینیسم چراغ راهنمای طبقه کارگر

پس از تخریب و تجزیه اتحاد جماهیر شوروی

صفحه ۳

پرولتاریای ایران در مصاف با جمهوری اسلامی، امپریالیسم و صهیونیسم

گذارده است. جنگ ۱۲ روزه و حمله آمریکا و اسرائیل به ایران، تازه گوشه ای از این برنامه صهیونیستی را - شب‌ها و روزها از زمین و هوا مردم تجربه کرده اند. بیش از چهار دهه سلطه‌ی نمایندگان سرمایه لیبرالیستی بر اقتصاد ایران و اعمال دیکتاتوری مطلقه ولایت فقیه شرایط جامعه را بسیار در برابر دشمنان خارجی شکننده کرده است.

در این بستر و برای پاسخ اصولی به این پرسش، تئوری مبارزه‌ی طبقاتی، نه صرفاً یک آموزه‌ی تاریخی، بلکه راهنمایی برای درک صف‌آرایی طبقاتی در سطح جهانی و داخلی، تعیین خط مشی سیاسی عمومی جنبش کمونیستی و کارگری جهان و ایران است. این تئوری، ما را دعوت می‌کند تا فراتر از بازی دولت‌ها روییم، ماهیت طبقاتی جنگ‌ها و

صفحه ۲

در جهانی که امپریالیسم به‌عنوان بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری، جنگ را به ابزار اصلی سلطه‌ی خود بدل کرده و تمام قد از نسل‌کشی فلسطینی‌ها توسط اسرائیل و تجاوز نظامی به ایران در خدمت نقشه خاور میانه جدید، پشتیبانی می‌کند. خطر جنگ و ویرانی بازهم بیشتر موجود است. طبقه کارگر و زحمتکش ایران که تحت استثمار شدید بورژوازی داخلی قرار دارند و سرکوب و زندان و شکنجه پاسخ هرگونه مقاومتی است راهی جز وحدت و تشکیلات - مبارزه و شکست بازهم مبارزه تا کسب پیروزی ندارد. قدرت‌گیری راست افراطی در آمریکا و اروپا، فاشیسم را شکل داده که با حمایت از نسل‌کشی و تجاوز اسرائیل، سیمای تازه‌ای از هم‌دستی سرمایه انحصار مالی جهانی در خشونت‌گریان را در سرزمین فلسطین بویژه غزه به نمایش

چشم انداز طبقاتی

نقشه‌ی طبقاتی ایران و چشم‌انداز رهایی جامعه‌ی ایران امروز، برخلاف توهم تبلیغات رسمی و حتی برداشت‌های برخی از نیروهای اپوزیسیون، نه جامعه‌ای صرفاً «دینی» یا «ملی‌گرایانه» بلکه به‌طور بنیادی جامعه‌ای با تضادهای طبقاتی عمیق است. برای هر نیرویی که سودای رهایی دارد، پرسش اساسی این است: کدام طبقات محرک تاریخ‌اند؟ و کدامیک موانع آن؟

در شرایطی که سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، تحت فشار امپریالیسم از بیرون و بحران مشروعیت از درون، رو به زوال است، ما نیاز داریم طبقات اجتماعی ایران را بازشناسیم، متحدان بالفعل و بالقوه‌ی پرولتاریا را تعیین کنیم و امکان‌سنجی واقعی کار توده‌ای، به‌ویژه در میان فرودستان روستایی را مورد ارزیابی

صفحه ۶

اوضاع ایران بعد از جنگ

و اسرائیل از یک طرف و ایران از طرف دیگر خود را پیروز جنگ ۱۲ روزه می‌دانند ولی بر همه محرز شده است که فقط این مردم دو کشور ایران و اسرائیل توان دهندگان این درگیری بوده اند. جدا از کشته شدگان و مجروحین که اکثراً از مردم غیر نظامی بوده اند در بازسازی جامعه بعد از جنگ باز هم مردم بایستی خسارات وارده را بازسازی و جبران کنند.

ایران در این جنگ ضربات اطلاعاتی را دریافت کرد که اساساً مشکلی سیاسی بوده و هست. مشکل رژیم اسلامی بیش از آنکه مخالفین هم طبقاتی خارجی اش از جمله اسرائیل باشد، مردم ایران هستند. سازمان‌های اطلاعاتی در ایران شکار مخالفین مترقی سیاسی و فعالین اجتماعی را به عناصر نفوذی

صفحه ۴

بالاخره بعد از مدتها تهدید و فریب و عقب نشینی مقطعی ایران از لبنان و سوریه و مذاکرات برجام، دولت اسرائیل باهمدستی و فرمان آمریکا به ایران حمله کرد و هر دو طرف ضربات کوبنده ای را به یکدیگر وارد کردند. این جنگ نه یک روزه بوجود آمد و نه با توجه به پارامترهای سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان می‌تواند سریعاً به پایان برسد. آتش بس موقتی شکل گرفته است که بسیار شکننده و دولت و مردم در ایران هر لحظه منتظر شروع دوباره آن هستند. در اسرائیل هم وضع بهتر از این نیست. براساس نظر تحلیلگران حتی وضعیت بدتر به لحاظ روانی در اسرائیل جریان دارد. آن چیزی که سیاست غرب و بویژه آمریکا در تهدید و مذاکره بدست نیامد، در جنگ و بمباران هم نتوانسته است حاصل شود. جدا از اینکه هر دو طرف آمریکا

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!



پرولتاریای ایران در مصاف با... بشبه از صفحه ۱

تضادهای نهفته و پنهانی را تشخیص دهیم. هدف رژیم‌پنچ، سلطه‌ی نظامی و تجزیه ایران جلوگیری از خیزش کارگران و فرودستان علیه سرمایه جهانی است که سرمایه داری جمهوری اسلامی مدافع سرسخت آن این سال ها بوده است. در برابر این هجوم مسلحانه و طرح دیرینه امپریالیسم آمریکا برای ایران هیچ قدرتی از نوع بورژوازی ایران که مدعی مبارزه با سلطه آمریکاست نمی تواند از سرنوشتی که امپریالیست‌ها و نوکران داخلی شان برای ایران ریخته اند جلو گیرند مگر اینکه ریشه ای دست از سیاست سرکوبگرانه ضد کمونیستی و ضد کارگری بردارند. بعید است که خامنه ای بتواند نقش سون یات سن چین را بازی کند. کمونیست‌ها نباید دچار چنین توهماتی شوند چون به کار سخت و طولانی امر سازماندهی مستقل خود لطمه می خورد. ضامن پیروزی بر دشمنان ایران و جلوگیری از پیروزی اسرائیل در خاورمیانه آزادی بدون قید شرط سازماندهی توده ها از پائین و اعلام یک اقتصاد جنگی با کنترل تولید بدست تولید کنندگان و سرکوب دزدان و غارتگران مسلط در اقتصاد کنونی ایران است. از کوزه همان تراود که در اوست. بعید است که حاکمیتی که بیش از چهار دهه است سرکوب کرده و ضد کمونیستی عمل کرده است به ناگاه راه دیگری را انتخاب کند. مرتجعان را تا نرنی راضی نمی شوند. منطق طبقاتی مرتجعان توطئه علیه مردم، شکنجه و زندان است. تئوری مبارزه طبقاتی بر آنست که در جامعه طبقاتی منطق ستم دیدگان و استثمار شوندگان مبارزه است. سازمان یابی مستقل، می تواند نه تنها در برابر بورژوازی داخلی و خارجی بایستند، بلکه راهی برای صلحی پایدار و رهایی بخش بگشایند. چرا این آلترناتیو تنها راه درست و عملی است؟

درک همه جانبه روند تکاملی نظام سرمایه داری، دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی، بررسی دلایل خیزش نوعی نوین از فاشیسم با ویژگی های آن در سطح جهانی وظیفه ایست مبرم برای پاسخ گویی و درک بحران و جنگی که امروزه در منطقه ما در حال شدن است. مضحکه تاریخی در این است که فاشیسم هیتلری با شعار ضد یهود به میدان آمد و فاشیسم ترامپی در دفاع از نسل کشی اسرائیل و تجاوز گری منطقه ای صهیونیستی نتان یاهو شکل گرفته است. تئوری مبارزه طبقاتی بر آنست که در جامعه طبقاتی هیچ پدیده ای را نتوان یافت که مهر

طبقاتی نخورده باشد و ماتریالیست های تمام عیار حقیقت جویان راستینی هستند که بر اساس واقعیات برای شناخت اوضاع مشخص تلاش میکنند. جنگ بنا بر تعریف ادامه سیاست با وسایل دیگریست. برای درک همه جانبه جنگ کنونی ضروریست بینیم سیاست ها و اهداف این جنگها چیست؟ جنگ را کافی نیست با محلی بودن؛ جهانی بودن و یا طولانی و کوتاه بودن و یا حتی با سلاح هایی که در آن بکار برده شده، مشخص کنیم بلکه مهمتر تعیین ماهیت طبقاتی آن و در عمل بینیم به کدام طبقه و گرایش سیاسی خدمت میکند. ***

چرا باید به تحلیل همه جانبه لنین درباره ی بالاترین مرحله تکامل سرمایه داری همچنان وفادار ماند؟

بدون شک اوضاع در این صد ساله گذشته به طور شگفت انگیزی تغییر کرده است اما این تغییرات بر بستر قانونمندی تکامل سرمایه و ویژگی های پنج گانه ای است که لنین مشخص کرده است. نسل کشی و جنایات آنچنانی که این روزها در غزه توسط اسرائیل اعمال می شود از ماهیت نظام سرمایه داری واز ماهیت جنگی امپریالیسم بر می خیزد. امپریالیسم همچنان برای سلطه بر جهان ماشین جنگی و آدمخوار خود را با همراهی نیروهای سرمایه های محلی برای سرکوب توده ها بکار می گیرد. همکاری رضا پهلوی و عبدالله مهدی و ظریف و... با موساد از همبستگی طبقاتی سرمایه نشات می گیرد. همه همکاران موساد و پشتیبانان آمریکا جیره خوار و جاسوس نیستند بلکه برادران طبقاتی اند که سراسر نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی را فراگرفته است.

استعمارگران و سپس امپریالیسم تاریخچه ای ننگین از استعمار، استثمار و ستم و بردگی دارند:

در آغاز با هدف انباشت سرمایه و سود بیشتر در جستجوی طلا و جواهرات رفتند بعد نسل کشی مردم بومی را در پیش گرفتند و شکار انسان ها و برده کردن آنها را پیشه خود کردند سپس اشغال سرزمین ها را برای تامین بازار مواد خام به سیاستی تا حد جنگ تبدیل کردند و با جهانی شدن، گردش پول و کنترل مراکز مالی و صنایع اسلحه سازی امروزه سرکردگی و سلطه سیاسی، سیمای اصلی سرمایه داری را شکل میدهد.

در کلیه ی این روند منحوس که چرک و خون از پنجه های سرمایه داری جاریست، به کاربرد قهر و زور و نظامی گری نقش تعیین کننده ای داشته است و کلیه ی پیروزی ها و سرکردگی ها با جنگ و قهر، چه محلی و جهانی، چه

مستقیم و غیر مستقیم حاصل گردیده است و در مقابل هرجا و هر زمان مقاومتی شکل گرفته در آخرین تحلیل قهر نقش مامایی را داشته که تولد نوینی را تسهیل کرده است. لنین تنها به تحلیل سرمایه داری در مرحله امپریالیسم اکتفا نکرد بلکه مهم تر به این نتیجه رسید که دوران انقلابات پرولتاریایی در سراسر جهان فرا رسیده است. رویونیست ها این بخش از آموزش های لنین را فراموش کرده اند. از آن زمان تا به حال بیش از یک قرن میگذرد و تضاد های طبقاتی نه تنها تخفیف نیافته بلکه هر روز شدیدتر شده است. قیام ها و انقلابات همچنان ادامه یافته و در پاره ای از سرزمین ها به پیروزی رسیده است. اما بورژوازی چاق و چله شده انحصارات مالی- نظامی مار خوش خط و خالیست که به آسانی تن به شکست خود نمی دهد. شکست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با اینکه در جنگ جهانی دوم با ۲۷ میلیون کشته توانست در مقابل ارتش فاشیستی هیتلر مقاومت کند و پرچم سرخ را در برلین بر بالاترین خرابه ها به اهتزاز در آورد اما از درون بورژوازی توانست توسط خروشچف و گورباچف آن را تسخیر کند. خیانت رویونیست های خزیده در درون حزب کمونیست بزرگترین لطمه را در قرن گذشته به جنبش کارگری وارد کرد و باعث انشقاق و پراکندگی عظیمی در سراسر دنیا شد. کار به جایی رسید که نمایندگان بورژوازی پیروزی خود را به عنوان پایان تاریخ جشن گرفت.

حال برمیگردیم به جنگ کنونی و پاسخ به پرسش آغازین طبقه کارگر کجا ایستاده در منطقه:

نکته اول این است که این جنگ از لحاظ طبقاتی میان حکومت های سرمایه داری و بورژوازی است. امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم نسل کش اسرائیلی یک طرف و بورژوازی ستمگر ضد کمونیست اسلامی ایران در سوی دیگر

دومین نکته این است که جنگ غافل گیرانه و تجاوز گرانه توسط اسرائیل و آمریکا علیه ایران آغاز شده و هدف آن در آخرین تحلیل روی کار آوردن دارودسته پرو آمریکایی در تهران و تجزیه ایران به عنوان یک کشور مستقل است. هدفیست که تغییر رژیم را از طریق جنگ و زور در یک برنامه طولانی مدت (که تعبیه شده است) دنبال میکند.

سومین نکته این که با بیش از هزار کشته غیر نظامی و خسارات مادی زیاد این پروژه موقتا با شکست روبه رو شده است و فرصتی را برای طرف های جنگ بوجود آورده تا طبق شرایط جدید سیاست های خود را بازسازی کنند.



آنها در تدارک جنگی دیگرند ما هم باید مستقل از آنها باید عمل کنیم.

فرصتی برای پرولتاریا و توده های فرودست بوجود آمده است که می تواند با نیروی عظیمی که هست متشکل شود و نه تنها از ادامه جنگ جلو گیرد بلکه چنانچه جنگ ادامه یافت آنرا بسود پیروزی خود سوق دهد.

عدم پیروزی اسرائیل و آمریکا در حمله مشترک به ایران با هدف رژیم چنج و شرایط در حال فرو ریزی ناشی از وضع معیشتی، آب، نان و محیط زیست بحران درونی حاکمیت را که ناشی از مشکلات ساختاری کل نظام است تشدید کرده است. هم اکنون طبقه سرمایه دار ایران با گرایش های سیاسی مختلفی از مشروطه خواهی تا جمهوری خواهی و سوسیال-دموکراسی در حال یارگیری هستند و آلترناتیو های رنگارنگی را عرضه می کنند. نمایندگان سیاسی بورژوازی با آلترناتیوهای نظیر سلطنت طلبی تا اصلاح طلبی و لیبرالیسم در خط رژیم چنج قرار گرفته اند همه آنها در رقابت با هم و هماهنگی با سرمایه داری جهانی تلاش میکنند از خیزش توده ها برای تغییر انقلابی و آلترناتیو کارگری جلوگیری کنند. در برابر این آلترناتیو ها زمینه های گسترش و رشد یک حرکت اجتماعی مردمی از پائین قدم به قدم در حال شکل گیریست. جنگ دوازده روزه نه آمریکا، نه اسرائیل و نه جمهوری اسلامی برنده شدند.

برنده مردم ایران بودند.

برخورد آگاهانه توده ها در جریان جنگ ۱۲ روزه با محکوم کردن تجاوز اسرائیل و آمریکا و مرزبندی مستقل خود با رژیم حاکم بار دیگر نشان دادند ایران مستقل و مترقی به دور از رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی قدم بر میدارد. ما از این سمت درست توده های مردم ایران استقبال میکنیم و معتقدیم سازمان یابی مستقل کلید رهایی ستمدیدگان و استثمار شوندهگان است و برای تحقق این مطالبات سازمان یابی کارگران و فرودستان را راه حل اساسی میدانیم.

میبایست همچنان علیه جنگ، علیه هرگونه تجاوز امپریالیسم امریکا، برای صلح با توده های مردم همراه شویم.

مطمئن ترین راه علیه جنگ و دفاع از صلح، تدارک برای پیروزی طبقه کارگر و توده های میلیونی رنجبران و ستم کشان است. از خرد است که کلان بر می خیزد. سیاست های درست مقاومت توده ای و از پائین چنانچه توسط پیشتازان کنونی سوسیالیستی به میان توده ها همچون روزهای جنگ ۱۲ روزه رود به چنان نیرویی تبدیل می شود که نه اصلاح طلب و نه اصول گرا را توانی می ماند که جلو پیشروی آنها را بگیرند.

بیاخیزیم، متشکل شویم و اتحاد عظیمی را تحت رهبری طبقه کارگر به وجود آوریم. ایران را سراسر به حوزه های مقاومت و مبارزه علیه تجاوزگران و شریکان داخلی امپریالیستی و صهیونیستی تبدیل کنیم.

مرگ بر امپریالیسم و صهیونیسم.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری اسلامی.

زنده باد سوسیالیسم.

پیش به سوی ایجاد حزب واحد کمونیستی ایران.

محسن رضوانی - پسا جنگ ۱۲ روزه

چراغ راهنمای طبقه کارگر.... بقیه از صفحه ۱

و کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، سرمایه داری انحصاری با تسلط بلامنزاع بر رسانه های عمومی جهان حملات به مارکسیسم - لنینیسم را با شدت بی سابقه ای گسترش داد. روحیه یأس، ناامیدی، انحطاط و تجدید نظر طلبی در میان بخشهای وسیعی از احزاب و سازمانهای «مارکسیست» زیر لوای «سوسیالیسم دمکراتیک»، «حقوق تمام بشری»، «تئوری راه سوم» و امثالهم رشد کرد. هدف اصلی این تهاجم ایدئولوژیکی نفی مبارزه طبقاتی و نفی تئوری سوسیالیسم علمی بود. رهروان واقعی سوسیالیسم علمی در فضای بوجود آمده توسط بورژوازی جهانی بار دیگر با وظیفه دفاع از مارکسیسم مورد آزمون تاریخی بزرگی قرار گرفتند.

مهاجمین به سوسیالیسم، مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم علمی را مانند لباس مندرسی پنداشته و با اشاره به ظهور برخی «پارگی ها» در آن، فرا رسیدن زمان بدور ریختن آن را اعلام کردند. برخی مقامات جمهوری اسلامی نیز که به خوبی از تأثیر و نفوذ سوسیالیسم علمی در میان روشنفکران و پیشگامان طبقه کارگر در ایران آگاه بودند، با این ساز امپریالیست ها هماهنگ شدند.

آیا چنین ادعایی میتواند درست و علمی باشد؟ ما معتقدیم این ادعا خصلتی ارتجاعی و غیر علمی دارد و مارکسیسم - لنینیسم تئوری علمی - انقلابی زاده طوفانهای مبارزه طبقاتی عظیم بین پرولتاریای بین المللی با بورژوازی جهانی در قرن نوزدهم می باشد.

سه کشف تاریخساز و سه اصل مارکسیسم

«ماتریالیسم دیالکتیک، ماتریالیسم تاریخی و تئوری ارزش اضافی»

مارکس و انگلس پس از تحقیق و بررسی

علمی از تکامل پیشرفته ترین ایدئولوژیها و دستاوردهای فلسفی زمان خودشان، موفق شدند با استوار کردن ماتریالیسم بر دیالکتیک مکتب علمی را بنیانگذاری کنند که بر مبنای آن بشریت بتواند رابطه بغرنج بین شعور انسانی و جهان مادی را به درستی تشریح کند. این فلسفه یعنی ماتریالیسم دیالکتیک علیرغم جان سختی انواع جهان بینی های ایده آلیستی و متافیزیکی، تنها جهان بینی فلسفی قادر به توضیح قانونمندی های درونی تکامل ماده و ذهن می باشد. فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک برای اولین بار حربه ای را بدست بشریت داد تا به جای تفسیر جهان در جهت تغییر آگاهانه آن حرکت کند و کاربرد این فلسفه علمی منشاء تحولات عمیقی در تئوری شناخت بشر از جهان مادی گردید.

سپس مارکس و انگلس به تحقیق و بررسی همه جانبه و عمیق از اشکال مختلف مبارزه طبقاتی در طول تاریخ بشری، یعنی دوران برده داری، فئودالیسم و بویژه مبارزه عملی بین طبقه کارگر بین المللی با بورژوازی جهانی پرداختند. آنها با انطباق موشکافانه فلسفه ماتریالیستی دیالکتیکی به این مبارزات توانستند مفهوم ماتریالیستی تاریخ را کشف نمایند.

ماتریالیسم تاریخی در تاریخ علوم اجتماعی کشفی دوران ساز است. در حالیکه روشنفکران بورژوا فقط انگیزه های فردی انسانها را می دیدند، مارکس و انگلس دلائل طبقاتی را که در پس منافع فردی آنها پنهان شده بودند، ملاحظه می نمودند؛ در حالیکه تئوریسینهای بورژوا وقایع سیاسی و اجتماعی را به صورت مجرد درک و ارزیابی میکردند، مارکس و انگلس قادر بودند این وقایع را به عنوان بخشی از تکامل تاریخی جوامع و مبارزه طبقاتی جاری درک کرده و تحلیلی علمی نمایند؛ در حالیکه روشنفکران فئودال و بورژوا رهبران و قهرمانان را سازندگان تاریخ میدیدند، آنها توده ها را سازندگان تاریخ دانسته و در عین حال جایگاه شخصیت رادر تکامل و یا عقب گردهای تاریخ به درستی روشن نمودند.

و بالاخره، مارکس و انگلس با در دست داشتن درک ماتریالیستی از تاریخ، جامعه سرمایه داری را تحلیل کرده و شکل استثمار انسان از انسان را در شیوه تولید سرمایه داری آشکار ساختند. آنها روشن کردند که کار به عنوان کالا نه تنها ارزش خود بلکه ارزش افزوده را تولید میکند، ارزشی که در شیوه تولید سرمایه داری و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به سرمایه داران تعلق پیدا میکند. مارکس و انگلس این ارزش افزوده را «ارزش اضافه» نام نهادند. کشف «ارزش اضافه» در شیوه تولید سرمایه داری انقلاب عظیمی در اقتصاد سیاسی بود



دوران عظیم خواهد بود، وارد کنند.

ادامه دارد - ر. وحیدی

وضع ایران بعد از جنگ.... بقیه از

صفحه ۱

در درون خود ترجیح می دهند. این درگیری در شرایطی اتفاق افتاد که ایران و آمریکا در حال مذاکره بودند و ترامپ تهدید کرده بود که اگر ایران با ما توافق نکند اسرائیل به ایران حمله خواهد کرد. امری که در مذاکرات بین کشورهای مرسوم نیست و شکستن قوانین بین‌المللی چه در مذاکره و چه در حمله به سایت های هسته ای ایران بود.

اهداف آمریکا از بین بردن سایت های هسته ای ایران و فشار به ایران برای عقب نشینی بیشتر در زمینه سیاست های موشکی و خاورمیانه ای و نیز رابطه دو جانبه اقتصادی و سیاسی با غرب و آمریکا و باز کردن درهای اقتصادی به روی کمپانی های غربی و نیز جدایی از شرق (مانند سازمان همکاری شانگهای، بریکس، همکاری اقتصادی اوروسیا و...) بود که با مقاومت سیاسی و نظامی ایران مواجهه شد.

بدین ترتیب کار آمریکا و غرب با ایران به اتمام نرسیده است و آنها ایران را مجدداً به حمله نظامی و فعال شدن گزینه مکانیزم ماشه و فشار اقتصادی و سیاسی و نظامی بیشتر به ایران تهدید می کنند.

تهاجم جدیدی که غرب با فروپاشی شوروی برای یک سره کردن هژمونی یک جانبه خود بر جهان گذاشته است، همچنان ادامه دارد. این تهاجم در طی سه دهه گذشته ناموفق بوده است و به انفراد آمریکا در جهان و نظامی شدن بیشتر جهان کنونی انجامیده است. آمریکا بعد از جنگ سرد همچون یک ژاندارم بین المللی به خود اجازه می دهد که تحت هر عنوانی از نقض حقوق بشر تا داشتن سلاح های کشتار جمعی و... به کشورهای جهان تجاوز نظامی کرده و یا آنها مورد اشغال قرار دهد.

از بین رفتن جهان جنگ سرد و دو قطبی و تقابل کنونی که با نزدیکی چین و روسیه به یکدیگر تشدید هم شده است، به رقابت های بیشتر ژئوپلیتیکی انجامیده است که عرصه های مختلف را در بر می گیرد. رشد ملیتاریسم و سرازیر شدن میلیاردها دلار در این صنعت از یک طرف باعث رشد صلح مسلحی شده است که زیر پوسته جنگ های نیابتی جریان دارد و از طرف دیگر به فشار اقتصادی فزاینده ای به کشورهای جهان بویژه جهان سوم منجر شده است. گرانی کالاها و

مارکسیسم به عنوان مرجع می باشند. در عین حال تغییرات مهم در پرتو ثبات نسبی دوران، ضرورت تاریخی برای تکامل تاریخی مارکسیسم میباشند. به عبارت دیگر در این دوران بدون دفاع از مارکسیسم، نمیتوان آنرا تکامل داد و بدون تکامل مارکسیسم نمیتوان از آن دفاع نمود.

تکامل سرمایه داری از مرحله رقابت آزاد به مرحله سرمایه داری انحصاری و انشعاب در جنبش کارگری جهانی از یک سوی و انتقال مرکز ثقل انقلاب به حلقه ضعیف امپریالیسم (روسیه) عقب مانده و کشورهای تحت سلطه (آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین) از سوی دیگر، شرایط عینی تکامل مارکسیسم به لنینیسم را به امری ضروری در جنبش جهانی پرولتاریا علیه بورژوازی تبدیل نمودند. کمونیست های جهان بویژه بلشویکها و در رأس آنها لنین نقش عمده در تکامل مارکسیسم ایفا کردند. لنین با تحلیل مارکسیستی از امپریالیسم توانست منشاء طبقاتی انشعاب رویزیونیستی را در جنبش کارگری روشن نماید. او همچنین با انطباق خلاق مارکسیسم به شرایط مشخص روسیه، تئوری مارکسیستی را برای اولین بار به عمل انقلابی طبقه کارگر فرا رویانید. بدین سان رسالت بورژوازی در هدایت انقلاب دموکراتیک به پایان رسیده و ساز و کار انقلاب کارگری متولد شد. شعله های انقلاب اکتبر سراسر دنیا را فرا گرفت. انقلاب اکتبر نقشی تاریخ ساز در رهائی بشریت از قید امپریالیسم بازی کرده و زین پس نیز بازی خواهد نمود.

پس از لنینیسم تکامل مارکسیسم متوقف نشد. آن احزاب و رهبران کمونیستی که توانستند مارکسیسم - لنینیسم را خلاقانه با شرایط مشخص کشورشان انطباق دهند، م.ل را به همراه پراتیک انقلابی کارگران و زحمتکشان کشورشان تکامل دادند. برای مثال اکثریت کمونیستهای چینی معتقدند که «اندیشه مائوتسه دون» انطباق خلاق م.ل با شرایط مشخص کشورشان است که حاصل مبارزه طولانی خلقهای چین برای رهائی ملی و گذار به سوسیالیسم بوده است. اندیشه های رفیق کاسترو و چه گوارا در کوبا، هوشی مین در ویتنام و حیدر عموآغلو در ایران نیز نمونه های برجسته این انطباق خلاق بوده اند.

در مجموع و کماکان دنیا در جهت گیری عمومی که مارکسیسم - لنینیسم ترسیم کرده، در حال حرکت است. عقب گردها و پیچ و خمهای این گذار تاریخی در گذشته، نمیتوانند خدشه ای به این حقیقت که مارکسیسم - لنینسم پرچم هدایت کننده این

و به نگرش تاریخ اندیشانه گذشته در رابطه بین کار و ارزش کالا روشنائی بخشید. در اثر این کشف بود که، تضاد آشتی ناپذیر طبقه سرمایه دار با طبقه کارگر به یکباره و تمام و کمال آشکار گردید.

درک ماتریالیستی تاریخ و کشف تئوری ارزش اضافه، سوسیالیسم و عدالتخواهی را به عنوان یک آرزوی دیرینه بشری از تخیل به علم تبدیل نمود. لنین به درستی نتیجه گرفت که «حرکت اجتناب ناپذیر سرمایه داری به سوسیالیسم به گونه ای تمام و کمال برخاسته از قوانین حرکت اقتصادی جوامع مدرن بوده و از آنجا که این حرکت اقتصادی جوامع سرمایه داری بر اساس مناسبات آنتاگونیستی بین دو طبقه سرمایه دار و کارگر بر قرار شده، به رشد موزون نیروهای مولده صدمه جدی وارد کرده و تدریجاً رشد آنها متوقف میکند. براین اساس خود جامعه سرمایه داری شرائط عینی را برای گذار به سوسیالیسم و رهائی نیروهای مولده آماده میسازد.»

بنابراین، مارکسیسم روند حرکت عمومی تاریخ و قوانین عمومی دوران تاریخی گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار نموده و راهنمای سراسر دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم می باشد. مارکس همچنین روشن نمود که تنها منافع اساسی طبقه کارگر به دلیل اصل حاکمیت طبقاتی بر افکار انسانها، با قوانین عمومی و روند تکاملی این دوران همساز بوده و نتیجتاً رهبری این گذار به عهده طبقه کارگر است. بعبارت دیگر، رسالت تاریخی طبقه کارگر محو کامل نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم میباشد. مارکسیسم - لنینیسم در عین حال بیان تئوریک منافع اساسی و راهنمای عمل طبقه کارگر بوده و تا زمانیکه این رسالت تاریخی بطور کامل تحقق نیافته، طبقه کارگر همواره پرچم مارکسیسم را برافراشته نگاه خواهد داشت.

ضرورت دفاع از اصول مارکسیسم در مبارزه با رویزیونیسم و تکامل مارکسیسم در مبارزه با دکماتیسم

اکنون بیش از صد و پنجاه سال از تولد مارکسیسم گذشته است. در این مدت بویژه پس از جنگ جهانی دوم تغییرات بزرگی در جهان بوقوع پیوسته، شرائط و مسائل نوین دائماً زاده شده اند. این تغییرات اما، از دید ماتریالیسم تاریخی در قیاس با اصلی ترین تضاد این دوران یعنی تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی و روندهای تکامل دوران کنونی، کیفی نبوده و جزئی محسوب میشوند. ثبات نسبی تضاد اصلی و محتوای اساسی روند تکامل دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم شکل دهنده نگاه تاریخی ما به اصول

دمکراسی توده‌ای پیش شرط مصونیت در مقابل تجاوز خارجی است



تمامی نیروهای جنبش کارگری - کمونیستی به این نتیجه رسیده اند که ناشی از نبود یک بدیل اجتماعی که مورد اطمینان و اعتماد توده‌ها قرار داشته باشد همین وضع ادامه پیدا خواهد کرد. برای قطع این تسلسل دوره ای بایستی دست به ایجاد و یا کمک به ایجاد بدیل اجتماعی کرد که در عین آگاهی به مشکلات و مسائیل اجتماعی و طبقاتی و راه‌های شناخت از راهکارهای گذار از رژیم اسلامی، زد.

مانع مهمی که در ایجاد تشکل فوق وجود دارد چیست این سؤالی است که هنوز جوابی جدی از طرف سازمان های مترقی نگرفته است. به نظر می رسد بجای جواب واقعی و منطبق بر شرایط طبقاتی در ایران عملاً به دنبال خرده کاری بودن را ترجیحاً پذیرفته است. نتایجی که جنگ و درگیری های نظامی بوجود می آورد فقط در ضربات نظامی و

خرابی ها نتیجه مخربی به بار نمی آورد بیش از آن جنگ به ویرانی اقتصادی، هرج و مرج اجتماعی، سرکوب جنبش های مترقی عمدتاً کارگران و زحمتکشان، عقب ماندگی فرهنگی و رشد تعصبات ملی - مذهبی می انجامد که

پی آمدهای دیرپای در جامعه از خود بجای می گذارد. برخی از عناصر و سازمان های متوهم انتظار دارند که بعد از جنگ اخیر بین اسرائیل و ایران، رفتار حکومت با مردم تغییر کند. تاریخ رژیم اسلامی نشان داده است که بدون فشار از پائین حکومت حاضر به دادن هیچ امتیاز و یا تغییری در وضع فرودستان جامعه نبوده و نیست. آیا فرودستانی که نه از یک سازماندهی و انسجام خوب برخوردار باشند قادر به فشار بر رژیم هستند. نکته کلیدی در همین موضوع نهفته است که در

جنگ ایران عراق ما با مشکلی مشابه روبرو بودیم (جدا از توهومات نسبت به ماهیت جنگ) توده ها از یک رهبری آگاه و منسجم برخوردار نبودند تا در برابر سیاست های رژیم اسلامی بایستند. کمبود سازماندهی فقط منافعش در جیب حکومت اسلامی نمی رود تا بتواند با خیال راحت هر گونه مقاومت و یا خواسته های به حقی را سرکوب کند این کمبود در عین حال به اپوزیسیون مرتجع پرو آمریکایی و پرو اسرائیلی کمک می کند که حداکثر سوء استفاده سیاسی را در جهت بکار گیری نردبان وار از توده‌ها در زدن جمهوری اسلامی نماید.

موضوع مشابهی از طرف برخی از گروه‌های اپوزیسیون در موضوع غزه هم تکرار شد. مبنی بر این که کشتار و قتل عام مردم غزه از طرف اسرائیل، ناشی از حمله جنایتکارانه ۷ اکتبر توسط حماس است و چشم خود را بر ۷۵ سال سرکوب و کشت و کشتار ملت

منافع ملی به دفاع غیر مستقیم از رژیم جمهوری اسلامی برخاستند.

اما نیروهای مترقی جامعه در عین محکوم کردن تجاوز آمریکا و اسرائیل به ایران به هیچ وجه اهداف خود را تحت عنوان منافع ملی به کنار نگذاشتند و همچنان خواهان سازماندهی کارگران و زحمتکشان در راستای سرنگونی رژیم انقلابی جمهوری اسلامی هستند. برای برخی این توهم پیش آمده بود که رژیم اسلامی در حال سقوط است و شعار مردم به خیابان ها بریزید را سر دادند. آنها با الگو برداری نادرست از انقلابات بزرگی نظیر انقلاب اکتبر در روسیه که در جنگ جهانی اول، شعار شکست دولت خودی را مطرح کرد، دچار نظرات نادرستی شدند که لنین در نوشته های متعددی آنرا مورد نقد قرار داده است.

ما را با سلطنت طلبان که طوق بندگی سیاسی اسرائیل و آمریکا و غرب را در گردن دارند کاری نیست. آنها بر دوش گرفتن پرچم رژیم جنایتکار اسرائیل را برای خود افتخاری می دانند که بعداً حتماً جوابگوی مردم ایران خواهند بود.

جنگ ۱۲ روزه نشان داد که تشنج های سیاسی و نظامی فرسایشی و طولانی خواهد بود. و خرابکاری در کشورهای متقابل که از گذشته هم وجود داشت، شدت بیشتری خواهد گرفت. روابطی که در کشورهای خاورمیانه با حضور محور مقاومت شکل گرفته بود، هنوز بطور کامل از بین نرفته است و تضادهای موجود بین دولت های خاورمیانه ای در عین اینکه کاهش یافته ولی هنوز به ثبات سیاسی نرسیده است و می تواند مجدداً به مناسبات متشنجی تبدیل شود.

رشد کشورهای سرمایه داری در ۳۰۰ سال گذشته نشان داده است که بحران های سیاسی اجتماعی و جنگ به بخشی از سیستم تبدیل شده است. / این بحران ها که به تشدید فاصله طبقاتی و تضادهای ناشی از آن انجامیده است، فقط در نبود آلترناتیوهای کمونیستی - کارگری می تواند ادامه یابد. بشریت بر سر دو راهی تاریخی قرار گرفته است بربریت یا سوسیالیسم. آیا بربریت کنونی و قلدری و زورگویی و براه انداختن جنگ و اشغالگری و ویران کردن جوامع می تواند پایان یابد و یا در شکست جنبش های عظیم اجتماعی علیه وضع اسفناک کنونی سرمایه داری قادر خواهد شد وضع کنونی را با همه جنایت و بربریت قرون وسطاییش ادامه دهد. نسل های اخیر جامعه در ایران به عینه بارها شاهد بحران های سیستم سرمایه داری و شکست اعتراضات و به میدان آمدن کارگران و زحمتکشان و مردم معترض بوده اند. تقریباً

کاهش قدرت خرید عمومی در سراسر جهان یکی از پیامدهای فلاکتبار آن است که هر روز هم بدتر می شود.

قدرت های معظم جهان غرب از قیل کار کارگران و زحمتکشان جهان به ثروت های میلیارد دلاری رسیده و برای عقب راندن نیروهای مخالف خود دیگر روابط سابق بین المللی را عملاً به رسمیت نمی شناسند. نتایج هرج و مرج این برخورد ثبات اقتصادی اکثر کشورهای ضعیف و پیرامونی غرب را بسیار شکننده کرده است. پول این کشورها بصورتی روزمره کاهش می یابد و دلارهای بدون پشتوانه همچنان اقتصادهای جهان را به سراشیبی و بحران سوق می دهد.

در این میان کشورهایی که از حکومت های فاشیستی و توتالیتر مانند ایران رنج می برند بعلت جدایی از مردم شان وضعیت بدتری دارند. جمهوری اسلامی نمونه مشخصی از این نوع کشورهایی است که با وجود داشتن منابع طبیعی فراوان، کشوری بسیار استراتژیک و نیروی انسانی ۹۰ میلیونی از بسیاری از کشورهای نزدیک به خود وضع بدتری به لحاظ اقتصادی و نیروی پشتیبانی مردمی دارد.

موضوعی در مسئله جنگ همیشه مطرح شده است که جنگ ادامه سیاست است با توسل به اسلحه. نکته مهم برای درک از جنگ در نظر گرفتن این مسئله است که کدام نیرو، کدام طبقه و بخاطر چه منافع و هدف هایی جنگ را براه انداخته اند.

با در نظر گرفتن موضوعات فوق این سؤال پیش می آید که کدام یک از طبقات اجتماعی جنگ را براه انداخته اند. این روشن است که پشت این جنگ همانطور که گفته شد عقب راندن و شکستن جمهوری اسلامی بخاطر منافع امپریالیسم آمریکا و گسترش سرزمینی اسرائیل قرارداد. اما طرف دیگر جنگ با اینکه مورد تجاوز قرار گرفته است خود یکی از دخالتهای بزرگ خاورمیانه می باشد که با توسل به مذهب سیاست های هژمونی طلبی منطقه ای خود را پیش می برد.

نتیجه اینکه هیچکدام از طرف های جنگ نه یک نیروی انقلابی و دمکرات هستند و نه بخاطر غیر هسته ای شدن و جلوگیری از مسلح شدن ایران به بمب اتم کار به جنگ کشیده شده است. آنچه که باعث شد که مذاکرات و کشاکش های ایران و غرب به جنگ بیانجامد. کوتاه نیامدن جمهوری اسلامی از منافع خود و فشار غرب برای تسلیم ایران در راستای تقابلات با چین و روسیه و ورود به آسیای میانه است.

در این میان عده ای به دفاع از اسرائیل و آمریکا برخاستند و عده ای دیگر تحت عنوان

زنده باد جنبش انقلابی فلسطین



پراکندگی تشکیلاتی، دارای سطحی از آگاهی، اخلاق جمعی و تجربه‌ی کنش سیاسی‌اند. به‌ویژه معلمان، دارای سرمایه‌ی نمادین (اعتماد عمومی) هستند و پل ارتباطی پرولتاریا با لایه‌های خرده‌بورژوازی‌اند.

طبقه متوسط فروریخته

مهندسان بیکار، فارغ‌التحصیلان بی‌چشم انداز، کارمندان ناراضی. اینان نه متحدان طبیعی پرولتاریا، بلکه متحدان در بحران‌اند. در لحظات بحران سیاسی ممکن است به رادیکالیسم یا فاشیسم متمایل شوند. وظیفه‌ی نیروهای رهایی‌خواه، جذب عناصر پیشرو این لایه و جلوگیری از انحراف آنان به سوی ناسیونالیسم یا لیبرالیسم است.

بخش دوم: نیروی کار روستایی؛ پرسشی حیاتی برای ما

۲.۱ روستاهای امروز: نه سنتی، نه صنعتی

طبق آخرین سرشماری‌ها، بیش از ۲۱ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کنند؛ اما بسیاری از آنان دیگر کشاورز نیستند. موج مهاجرت، تغییر الگوی کشت، سیاست‌های ریاضتی و تخریب منابع آب، ساختار اقتصادی روستا را متلاشی کرده است.

در واقع:

خرده‌مالکین سنتی یا بدهکارند یا زمین را رها کرده‌اند.

کارگران کشاورزی فصلی عمدتاً به‌سوی شهرها رانده شده‌اند.

زنان روستایی به صنایع دستی، خیاطی، بسته‌بندی و تولید خانگی مشغول‌اند اما بدون بیمه و سازماندهی.

نتیجه؟ روستا دیگر یک فضای بسته سنتی نیست؛ بلکه میدان کشمکش سرمایه، کار، دولت و بدن است.

۲.۲ آیا کار توده‌ای در روستا ممکن است؟

بله، اما به شرط شناخت تضادهای درونی آن، یعنی روستاهای امروز، مرز میان سنت و انحلال روستاهای ایران دیگر مکان‌هایی خودکفا و بسته نیستند. مهاجرت، تغییر اقلیم، خصوصی‌سازی و سیاست‌های تعدیل ساختاری، ساختار اقتصادی آن‌ها را متلاشی کرده است. امروز شاهد ترکیب پیچیده‌ای هستیم از: خرده‌مالکانی که زمینشان دیگر کفاف زندگی نمی‌دهد، کارگران کشاورزی فصلی که در شهر به نیروی کار ارزان بدل می‌شوند و زنان روستایی که در صنایع دستی یا تولید خانگی فعالیت می‌کنند بدون حمایت بیمه‌ای یا دسترسی به بازار.

۲.۳ گرایش‌های سیاسی نیروی کار روستایی

در مناطقی چون کردستان، خوزستان، سیستان

چشم انداز طبقاتی... بقیه از

صفحه ۱

قرار دهیم.

بخش اول: ساختار طبقاتی جامعه ایران و

بلوک تاریخی پرولتاریا

۱۱. پرولتاریا: فراتر از کارگر کارخانه

در ایران پس از خصوصی‌سازی‌های دهه ۱۳۸۰، پرولتاریا دیگر فقط کارگر کارخانه نیست؛ بلکه طیفی گسترده از نیروی کار را شامل می‌شود:

کارگران پیمانی و قراردادی پروژه‌ای (نفت، گاز، ساختمانی، معدن)

بدون امنیت شغلی، بدون تشکل، و در شرایطی شبه‌نظامی، اما دارای تجربه‌های اعتصاب، سازمان‌یابی افقی و مقاومت.

معلمان حق‌التدریس، پرستاران شرکتی، و کارمندان قراردادی دولت

گروه‌هایی که به‌ظاهر در بخش دولتی هستند اما تحت منطق بازار و با دستمزدهای پایین در حال استثمارند.

رانندگان، پیک‌ها و کارگران پلتفرمی (اسنپ، تپسی، الوپیک)

طبقه‌ای جدید از پرولتاریا در اقتصاد دیجیتال با انضباط نرم و فشار روانی شدید، اما بی‌ثبات و فاقد همبستگی.

زنان شاغل در اقتصاد غیررسمی (نظافت، تولید خانگی، فروش خانگی، کار در منازل)

دوگانه‌ی استثمار طبقاتی و جنسیتی را با هم تجربه می‌کنند.

پرولتاریا در ایران حدود ۴۵ تا ۵۰ درصد نیروی کار فعال را تشکیل می‌دهد. این طبقه، ستون فقرات هر پروژه‌ی رهایی‌بخش است. اما بدون متحدانش، قدرت سیاسی ندارد.

۱.۲ متحدان پرولتاریا در جامعه‌ی امروز حاشیه‌نشینان شهری (حدود ۳۰٪ جمعیت شهری ایران)

میلیون‌ها نفر که از دهه ۱۳۶۰ تا امروز در حاشیه‌ی شهرها ساکن شده‌اند: بی‌زمین‌ها، بیکارها، کارگران مهاجر داخلی. این گروه‌ها از حیث اقتصادی به پرولتاریا پیوند خورده‌اند، اما از نظر فرهنگی و سیاسی غالباً دچار بی‌اعتمادی، ناامیدی و قطع ارتباط اجتماعی‌اند.

با این حال، خیزش‌های نوامبر ۲۰۱۹ و دی ۱۳۹۶ دقیقاً در همین مناطق شروع شد. آن‌ها نشان دادند: آنجا که جامعه از شهر بیرون زده، انقلاب نفس می‌کشد.

معلمان، پرستاران، بازنشستگان

در دهه‌ی اخیر، این اقشار در خط مقدم مبارزه‌ی صنفی بوده‌اند. آن‌ها با وجود

فلسطین توسط اسرائیل بستند. در جنگ اخیر آنها نفرت توده‌ها از جمهوری اسلامی و مرتجع بودن آنها توجیهی برای دفاع از صهیونیست‌ها و امپریالیسم آمریکا در حمله به ایران دیدند.

جمهوری اسلامی ید طولانی در سرکوب و جنایت افسارگسیخته علیه مردم داشته و دارد. سیاست سرکوب در داخل با سیاست هژمونیکستی در خارج از ایران کاملاً همخوانی دارد. حمله به ایران توسط آمریکا و اسرائیل بعثت رفتار جمهوری اسلامی هیچ توجیه بین المللی برای تجاوز نظامی به یک کشور نمی‌تواند باشد. وظیفه سرنگونی و مقابله با یک رژیم سرکوبگر موضوعی است که به مردم یک کشور برمی‌گردد. باید توجه داشت کشورهایی که مورد تجاوز کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی قرار می‌گیرند به هیچ وجه باعث به قدرت رسیدن نیروها و یا رژیم‌های مترقی نشده است. نمونه‌های عراق و لیبی و افغانستان در کمتر از دو دهه اخیر در برابر ماست.

خوشبختانه فضای جنگ ۱۲ روزه در جامعه قادر نشده است که جنبش مبارزاتی را سرکوب کند. اعتصاب کامیونداران و بخش‌های دیگر نیروهای کار و زحمت مجدداً در حال سربرآوردن است. رژیم جمهوری اسلامی رژیم کاملاً منفرد و منفور در بین مردم است. پایان کار این رژیم را فقط فرودستان جامعه باید رقم بزنند. در غیر اینصورت بدون سازماندهی و بدون حزب کمونیست متکی بر کارگران و زحمتکش‌ان این دور تسلسل می‌تواند بار دیگر با به قدرت رسیدن جناح دیگری از رژیم سرمایه داری با توسل به ناسیونالیسم و خواست‌ها و توهمات تاریخی ادامه یابد. ما راه سخت، طولانی و پیچیده‌ای را با توجه به اوضاع طبقاتی در ایران و جهان برای پیروزی انقلاب سوسیالیستی در پیش داریم. اما گفتن این نه برای تکرار مکررات بلکه تأکید بر اهمیت وجود ستاد رهبری کننده‌ای است که بدون رفع این کمبود و تا تشکیل آن، بصورت برجسته‌ای در عدم پیشروی موثر در رسیدن به هدف یعنی سرنگونی انقلابی رژیم اسلامی و ساختمان سوسیالیسم خود را نشان می‌دهد.

مهران پیامی



دست امپریالیست‌ها از دخالت در امور کشورها کوتاه



و بخش‌هایی از آذربایجان و شمال، نارضایتی از دولت و ساختار سیاسی به شکل اعتراضات محیط‌زیستی، صنفی و گاه قومی بروز یافته است. با این حال، ساختار ایدئولوژیک سنتی (دین، طایفه، خرافه) همچنان در برخی مناطق فعال است. به همین دلیل:

هرگونه سازماندهی باید از سطح مطالبات عینی (آب، زمین، بیمه، معیشت) آغاز شود. اتصال مهاجران روستایی در شهر به شبکه‌های روستایی می‌تواند حلقه پیوند کار توده‌ای را شکل دهد. آموزش سیاسی باید بومی، غیرنخبه‌گرایانه و از دل تجربه‌های زیسته توده‌ها برخیزد.

بازسازی پروژه‌ی انقلابی از پایین

بازسازی چپ و پروژه‌ی سوسیالیستی در ایران بدون شناخت و پیوند با این سه محور ممکن نیست:

پرولتاریای متکثر (کارگران شهری، خدماتی، اینترنتی) حاشیه‌نشینان و اقشار معترض نیمه‌پرولتر نیروی کار روستایی و نیمه‌روستایی با پتانسیل آگاهی‌یابی طبقاتی

کار توده‌ای میان این طبقات، باید از طریق سازماندهی محلی، پیوند مطالبات صنفی با تحلیل ساختاری، و عبور از سکتاریسم ممکن شود. ما اگر نتوانیم با زبان مردم سخن بگوییم، آن‌ها از ما خواهند برید؛ و اگر نتوانیم با واقعیت ستم زندگی آنان گره بخوریم، به آرشیوی از خاطرات بدل خواهیم شد.

آلترناتیو کارگری، راهی برای وحدت

حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

حایه اخراج افغانستانی‌های مشیم ایران

انتقام کشتار نظامیان عالی رتبه سپاه پاسداران و دانشمندان هسته ای ایران را توسط ارتش جنایتکار اسرائیل نمی توان از افغانستانی های مقیم ایران گرفت.

بجای یافتن جاسوسان موساد در رده های بالای حکومتی که بالاترین مقام های سیاسی - نظامی کشور را هدف جلب قرار داده اند، کارگران و زحمتکشان افغانستانی را آنهم با خانواده و کودکانشان دسته جمعی از ایران اخراج کردن، امری ضد انسانی، ضد توده مردم زحمتکش افغانستانی که سالهاست جزوی جدا ناپذیر از جامعه و نیروی کار ایران هستند، نه تنها عادلانه نیست بلکه تخم نفاق و دشمنی را با مردم و همسایگانمان می کارد که تاریخ هیچگاه فراموش نخواهد کرد. حزب رنجبران ایران این عمل ضد مردمی رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی را قاطعانه

محکوم می‌کند و از کلیه نیروهای آزادی خواه و کارگری دعوت می‌کند تا متحد و متشکل علیه این سیاست سرکوب گرانه برخیزند.

حزب رنجبران ایران ۸ جولای ۲۰۲۵

اعاده حیثیت

جنبش کمونیستی و کارگری جهان از مسیر پُر پیچ و خمی تا بحال گذشته و تاریخ نویسان ضد کمونیست یک دنیا مواد تبلیغاتی ضد کمونیستی را تا کنون تولید کرده‌اند. در میان این انبوه تبلیغاتی ماتریال ضد استالین و زندگی او جای برجسته‌ای دارد. نفی کامل دستاوردهای انقلاب اکتبر و پیروزی خلق‌های شوروی تحت رهبری استالین در جنگ میهنی ضد فاشیسم، یکجانبه‌گری و خلاف واقعیات تاریخی بوده است. ما برای آگاهی خوانندگان خود قطعنامه اخیر حزب کمونیست روسیه را که ترجمه‌ای از آن در سایت دانش و امید آمده است با پاره‌ای اصلاحات در آن در اینجا می‌آوریم. **تحریریه**

اعاده حیثیت از جوزف استالین

رهبر فراموش‌ناشدنی خلق‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قطعنامه کنگره نوزدهم حزب کمونیست فدراسیون روسیه ۸ ژوئیه ۲۰۲۵، پروادا، شماره ۷۱ برگردان: دانش و امید برگرفته از مجله «دانش و مردم»

در ۵ ژوئیه ۲۰۲۵ (CPRF) نوزدهمین کنگره گزارشدهی و انتخاباتی حزب کمونیست فدراسیون روسیه، در منطقه مسکو تشکیل شد.

این کنگره نتایج کار حزب در چهار سال گذشته را بررسی کرد و اهداف کلیدی را برای مرحله بعدی فعالیت سیاسی و سازمانی آن ترسیم نمود.

این کنگره با حضور ۲۰۸ نماینده منتخب و بیش از ۳۰۰ مهمان برگزار شد. در میان آنها فعالان برجسته حزب و کومسومول، شرکت کنندگان در عملیات ویژه نظامی [قدراتیو روسیه علیه اوکراین]، معاونان در تمام سطوح، متحدان قدیمی و هواداران حزب کمونیست فدراسیون روسیه حضور داشتند. همچنین نمایندگان احزاب کمونیست برادر و هیئت‌های دیپلماتیک خارجی، از جمله سفرای فوق العاد ه و تام‌الاختیار چین، ویتنام، کوبا، جمهوری دموکراتیک خلق کره و لائوس نیز حضور داشتند.

جلسه با اجرای سرودهای ملی اتحاد

جماهیر شوروی و فدراسیون روسیه آغاز شد. نمایندگان و مهمانان به احترام ۱۵۴ کمیسر حزب که در عملیات ویژه نظامی جان خود را از دست دادند، یک دقیقه سکوت کردند. پیام تبریک ولادیمیر پوتین، رئیس جمهور فدراسیون روسیه، توسط سرگئی وی. کرینکو، معاون اول رئیس دفتر ریاست جمهوری، به کنگره تقدیم شد. پیام رئیس جمهور، با اذعان به نقش سازنده حزب کمونیست فدراسیون روسیه در حیات کشور، از مشارکت مؤثر حزب در فعالیت پارلمانی تمجید کرد. این پیام همچنین بر تعهد حزب کمونیست فدراسیون روسیه در طرح مسائل مهم اجتماعی و ارائه راه حل‌های معین تأکید داشت.

کنگره قطعنامه‌هایی پیرامون گزارش سیاسی کمیته مرکزی تصویب کرد و چندین اصلاحیه در اساسنامه حزب کمونیست فدراسیون روسیه را تصویب نمود. از جمله قطعنامه‌های کلیدی تصویب شده میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

- «در باب احیای عدالت کامل تاریخی برای جوزف ویساریونوویچ استالین»

- «روسیه هراسی و شوروی ستیزی: دشمنان پیشرفت، عدالت و آینده روسیه»

- «نوسازی دموکراتیک از طریق انتخابات: پیش‌نیازی برای تاب‌آوری ملی در مواجهه با تهدیدها»

- «زندگی شایسته برای بازنشستگان روسی»

- «جوانان روسیه: آینده یک ملت بزرگ»

با توجه به اهمیت اولین قطعنامه تصویب شده: پیرامون احیای عدالت کامل تاریخی برای جوزف ویساریونوویچ استالین متن کامل قطعنامه در زیر می‌آید.

پیرامون احیای عدالت تاریخی کامل برای جوزف ویساریونوویچ استالین علاقه به گذشته روسیه و میراث شوروی همچنان میان مردم رو به افزایش است. ملت ما هنوز با پیامدهای بلندمدت دوره گورباچف یلتسین، دورانی که با سردرگمی و سقوط مشخص میشود - دست و پنجه نرم میکند. یک حقیقت به طور فزاینده ای آشکار میشود:

دوران وی . آی . لنین و جی . وی . استالین شاهد وقایع تعیین کننده قرن بیستم بود: انقلاب سوسیالیستی کبیر اکتبر، تأسیس اتحاد جماهیر شوروی، پیروزی بر فاشیسم آلمان و نظامیگری ژاپن، مهار انرژی هسته ای و اولین گامهای انسان به فضا. این دستاوردها، در حالی که کشور در جستجوی راهی برای پیشرفت بود، نتیجه مبارزه‌ای سخت علیه دشمنان داخلی و خارجی بود. جوزف استالین جایگاهی بی‌نظیر و ماندگار در حافظه جمعی مردم دارد. از او به عنوان



موارد در زمان خود او، و تحت رهبری خود او، مورد توجه قرار گرفت و راه را برای تقویت اعتبار و قانونمندی سوسیالیستی هموار کرد. حتی در یک نگاه جامع و فراگیر به نظر می‌آید که دشواری‌هایی که [اتحاد شوروی] در دوران استالین متحمل شد، به مراتب ناچیزتر از نقش او در سرپا نگهداشتن اصول لنینیستی، حفظ وحدت کمونیستی، توسعه قدرت صنعتی شوروی و رهبری مقاومت در برابر اروپای فاشیستی می‌باشند. سهم او در شکست آلمان نازی و امپراتوری ژاپن بسیار عظیم بود. انداختن همه کاستی‌ها به گردن یک فرد - هر چقدر هم قدرتمند - هم غیرعلمی و هم از نظر سیاسی گمراه کننده است.

اشتباه بودن اقدامات خروشچف توسط رهبری حزب و دولت تشخیص داده شد. در نتیجه، او از سمت‌های خود برکنار شد. خط امتناع از محکوم کردن بی‌قید و شرط استالین همیشه وجود داشته است. یک الگوی ارزشمند در اینجا، موضع خردمندانه حزب کمونیست چین در مورد رابطه بین شایستگی‌ها و اشتباهات مائو تسه‌تونگ بود.

در طول سال‌های رهبری حزب و کشور توسط ال. آی. برژنف، موضوع «کیش شخصیت» دیگر بر ارزیابی‌های نقش تاریخی ای. وی. استالین غالب نبود. به ابتکار کی. یو. چرننکو در آستانه چهلمین سالگرد پیروزی بزرگ، گام‌های مهمی برداشته شد. با این حال، احیای کامل عدالت تاریخی اتفاق نیفتاد. انتخاب ام. اس. گورباچف به عنوان دبیرکل در پلنوم مارس ۱۹۸۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، نقطه آغاز بحرانی ساختگی در حزب و سپس نابودی جنایتکارانه اتحاد جماهیر شوروی بود.

در کار حزب کمونیست فدراسیون روسیه، «بی‌اعتبارسازی» ای. وی. استالین توسط خروشچف، بارها از نظر سیاسی مضر و از نظر اخلاقی شروانه ارزیابی شد. برای کمونیست‌های واقعی و حامیان ما، همانطور که مارشال دی. اف. اوستینوف، رهبر اسطوره ای دوران استالین، زمانی گفت: «هیچ دشمنی به اندازه خروشچف با سیاست خود نسبت به گذشته حزب و دولت ما، و همچنین نسبت به استالین، برای ما دردسر ایجاد نکرده است.»

حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به عنوان وارث ایدئولوژیک احزاب کارگری سوسیال دموکرات روسیه - RSDLP(b) - RSDLP - CP RSFSR - CPSU - RCP(b) VKP(b)، به مبارزه خود علیه تحریف تاریخ شوروی ادامه می‌دهد. زمان آن فرا رسیده است تا هم صدا اعلام کنیم: عدالت کامل تاریخی باید به نام و

کمونیست‌های تمام نسلها باید هشدار لنین را به خاطر داشته باشند: «ما باید به قضاوت مستقل توده کارگران حزب اعتماد بیشتری داشته باشیم»، «تنها آنها میتوانند افراط‌گرایی گروه‌های تفرقه‌انگیز را تعدیل کنند؛ احترام به دیسیپلین حزبی را تفهیم کنند؛ و بی‌اهمیتی اختلافات اغراق‌آمیز کسانی که به انشعاب در حزب سقوط کرده‌اند را افشا کنند.»

خروشچف با زیر پا گذاشتن احکام لنین با اعمال خود، فردگرایی آنارشیستی، شور و اشتیاق و تمایل به انشعاب را کاملاً نشان داد. او به امید محبوبیت ناچیز، نتایج ۳۰ سال رهبری استالین را به باد انتقاد گرفت. خروشچف تا آنجا پیش رفت که ادعا کرد استالین عملیات نظامی را در سراسر جهان برنامه‌ریزی کرده و در قتل نزدیکترین دوست و رفیق خود، اس. ام. کیروف، دست داشته است.

کارزار تبلیغاتی علیه استالین بسیاری از کمونیست‌های صادق را عمیقاً شوکه کرد. این هدیه‌ای به دشمنان اتحاد جماهیر شوروی بود و باعث سردرگمی متحدان جهانی آن شد. خروشچف و هوادارانش، همچنین تلاش کردند تا شواهد واقعی برای حمایت از ادعاهای خود پیدا کنند. امروز مستندات بسیاری دستکاری در بایگانیها رسمی را، حذف سوابق معتبر و وارد کردن جعلیات، به خوبی نشان می‌دهند. کمونیست اصولگرا و میهن پرست فقید وی. آی. ایلویخین، به شکل قانع کننده‌ای نشان داد که این جعلها در دوران گورباچف و یلتسین نیز ادامه داشته است.

موج دوم «استالین زدایی» آسیب جدی به سوسیالیسم وارد کرد که توسط بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی آغاز شد. کارزار ضد استالین، با تضعیف اقتدار حزب و ایجاد سردرگمی ایدئولوژیک، جامعه سوسیالیستی را دچار شکاف کرد. این کارزار در جدایی اتحاد جماهیر شوروی از چین و آلبانی نقش کلیدی ایفا کرد و باعث ایجاد بحرانی طولانی در جنبش بین‌المللی کمونیستی شد. نیروهای ضد شوروی، سازمانهای اطلاعاتی غرب و دیگر مخالفان، همگی از این کارزار به عنوان یک سلاح تبلیغاتی در جنگ اطلاعاتی خود بهره گرفتند.

مارکسیسم-لنینیسم به ما می‌آموزد که کمونیست‌ها باید به حقیقت تاریخی پایبند باشند. این حقیقت باید کشف، دفاع و حیات دوباره بیابد. زندگی استالین، مانند همه شخصیت‌های تاریخی، با تناقضات و اشتباهاتی همراه بود. اما بسیاری از این

یکی از معماران بزرگ قدرت و شکوه ملت، به عنوان رهبری که از میهن در برابر انقیاد و نابودی دفاع کرد، یاد میشود. استالین در کنار چهره‌های مورد احترام تاریخ روسیه قرار دارد: الکساندر نوسکی و دیمیتری دونسکوی، کوزما مینین و دیمیتری پوزارسکی، ایوان سوم و پتر کبیر، الکساندر سووروف و میخائیل کوتوزوف. میراث او به شکلی جدایی‌ناپذیری با میراث ولادیمیر لنین، بنیانگذار دولت شوروی، پیوند خورده است. میلیون‌ها میهن‌پرست علیه فاشیسم جنگیدند و پیروز شدند. «برای سرزمین مادری! برای استالین!» با شعار امروز، هم زمان با تشدید تجاوز ناتو به روسیه، نام لنین و استالین همچنان الهام‌بخش همه کسانی است که برای آزادی و استقلال میهن ما مبارزه میکنند. از الگوی آنها، ما صداقت، شجاعت و توانایی تفکر و عمل قاطعانه را می‌آموزیم. میراث آنها پاسخهایی برای چالشهای فوری زمان ما عرضه میکنند. ما از این آموزگاران، تدوین کنندگان واقعی برنامه پیروزی خود، خرد و قدرت کسب میکنیم.

مردم شوروی هرگز استالین را طرد نکردند. در میان اعضای حزب و شهروندان غیرحزبی، تصویر یک رهبر قاطع اما عادل در قلب مردم زنده مانده است. مردم زحمتکش به مقامات فاسد، فرصت طلبان و غارتگران دستاوردهای سوسیالیستی میگویند: «استالین کسی نیست که بتوان او را بدنام کرد!» با این وجود، برخی از همکاران سابق استالین در مبارزه شخصی خود برای کسب قدرت، به معلمی که زمانی به او احترام میگذاشتند، خیانت کردند.

اندکی پس از مرگ استالین، نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی، جی. ام. مالنکوف، به هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی پیشنهاد داد تا به انتقاد درون حزبی «کیش شخصیت» پایان داده شود. ال. پی. بریا با هم صدا شدن با این پیشنهاد، از رهبر فقید حمایت کرد. اما در ژوئیه ۱۹۵۳، در پلنوم کمیته مرکزی، این مواضع با مخالفت شدید آ. آ. آندریف، آی. اف. تووسیان و دیگران مواجه شد. وی. ام. مولوتوف حمله به میراث استالین را به شدت و به شکل قانع کننده‌ای رد کرد.

ن. س. خروشچف در ۲۵ فوریه ۱۹۵۶ «سخنرانی محرمانه» ننگین خود را پیرامون کیش شخصیت و پیامدهای آن پس از پایان کنگره بیستم، ایراد کرد. با این وجود این گزارش هرگز برای تأیید به کمیته مرکزی ارائه نشد و سرشار از تحریفات و اتهامات بی اساس بود. این گزارش اصول دموکراسی حزبی را که وی. آی. لنین در سال‌های اولیه بنای سوسیالیسم روسیه برای ایجاد آن مبارزه کرده بود، نقض میکرد.



میراث ژوزف ویساریونوویچ استالین بازگردانده شود.

بنابراین، نوزدهمین کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه ضروری می‌داند:

گزارش ارائه شده توسط ن. س. خروشچف در بیستمین کنگره حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را با انگیزه‌های سیاسی، نادرست و از نظر واقعی تحریف شده اعلام کند. متن این گزارش «شخصیت و پیامدهای آن» حاوی حقایق جعلی و اتهامات دروغین علیه ای. وی. استالین است و حقیقت را در مورد فعالیت‌های دولتی و حزبی او تحریف می‌کند. قطعنامه‌های کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در مورد میراث استالین را مخرب، زیان بار برای آرمان سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و مضر برای جنبش کمونیستی بین‌المللی اعلام می‌کنیم.

درخواست از رئیس جمهور فدراسیون روسیه ولادیمیر پوتین برای بازگرداندن نام‌های تاریخی استالینگراد و منطقه استالینگراد که بدون توجیه معتبر تغییر یافته‌اند. بازگرداندن این نام‌ها حافظه تاریخی را پاسداری و از اهداف استراتژیک روسیه پشتیبانی می‌کند: شکست دادن نئونازیسم، حفظ حاکمیت و تضمین امنیت ملی.

آموزش تمام سطوح حزب کمونیست فدراسیون روسیه و ارگان‌های رسانه‌ای آن برای استفاده از این قطعنامه به عنوان بخشی از یک مبارزه ایدئولوژیک گسترده تر. برنامه‌های آموزشی حزبی - سیاسی باید این ارزیابیها را به شکلی مناسب در خود بگنجانند.

ادامه ترویج یاد و خاطره ژوزف استالین، پیش بردن تحقیقات پیرامون میراث نظری و عملی او، و بهره جستن از آنها در فعالیتهای روزمره حزب کمونیست فدراسیون روسیه و چپ‌های میهن پرست.

نگاه به انحراف افغانستانها

نه به افغانستانی ستیزی در ایران:

بازسازی همبستگی طبقاتی در سایه بحران و نژاد زدایی از سیاست

۱. مقدمه: دشمن‌تراشی در غبار بحران در دورانی که بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست جهانی، حاکمیت جمهوری اسلامی را در بن‌بستی تاریخی قرار داده، سیستم مسلط برای بازتولید سلطه خود دست به دشمن‌تراشی از پایین زده است. مهاجر ستیزی، به‌ویژه علیه کارگران افغانستانی، بدل به یکی از تاکتیک‌های انحرافی شده که از

دل بحران ساختار قدرت بیرون آمده است. همان‌طور که آنتونیو گرامشی در تحلیل «جنگ مواضع» و «هژمونی فرهنگی» نشان می‌دهد، نظام‌های مسلط در دوران بحران مشروعیت، با بهره‌گیری از ابزارهای ایدئولوژیک و فرهنگی، تضادهای واقعی را پنهان و دشمنی‌های کاذب تولید می‌کنند.

۲. زمینه‌های ساختاری مهاجرت‌ستیزی

الف. اقتصاد رانتی و بحران بازتولید اجتماعی نظام اقتصادی ایران در دهه‌های اخیر، به‌ویژه پس از شوک نئولیبرالی دهه ۱۳۷۰، به شدت بر استخراج رانت نفتی، خصوصی‌سازی افسارگسیخته، و حذف حمایت‌های اجتماعی متکی بوده. در این ساختار، کارگران افغان، همچون «طبقه‌ای مازاد» (Surplus Population) در معنای مارکسی، بدون حق تشکل، بیمه یا حتی حضور قانونی، به پایین‌ترین لایه بازار کار پرتاب شده‌اند. در زبان کارل مارکس، این پدیده همان «ارتش ذخیره کار» است که به‌طور دائم تهدیدی علیه دستمزد و سازمان‌یابی طبقه کارگر بومی نیز هست: «وجود این ارتش بیکاران، شرط امکان بازتولید سرمایه است.»

ب. سیاست‌های نئولیبرال و فروپاشی خدمات عمومی

همان‌گونه که «پی‌یر بوردیو» هشدار داده بود، خصوصی‌سازی و واگذاری خدمات عمومی منجر به «بازتولید نابرابری‌های ساختاری» و تشدید تبعیض طبقاتی و نژادی می‌شود. در ایران، مناطق حاشیه‌ای که افغان‌ها در آن ساکن‌اند، عملاً از دسترسی به آموزش، سلامت، مسکن و حمل‌ونقل ایمن محروم‌اند. ۳. پیوند ایدئولوژیک: از اسلام‌گرایی تا ناسیونالیسم سرکوبگر

پس از جنبش «زن، زندگی، آزادی»، جمهوری اسلامی به بازسازی ایدئولوژی خود از طریق هم‌زمانی سه قطب انجامیده: اسلام سیاسی، ناسیونالیسم نژادی، و نئوفاشیسم فرهنگی. این دقیقاً همان چیزی است که «لویی آلتوسر» از آن با عنوان «احضار سوژه‌ها از طریق دستگاه‌های ایدئولوژیک دولت» یاد می‌کرد؛ جایی که مردم به عنوان «ملت ایرانی» علیه «دیگری مهاجر» بسیج می‌شوند. حکومت با استفاده از ابزارهای مذهبی و رسانه‌ای، مردم را فرا می‌خواند تا در قالب «ملت»، علیه بخش‌هایی از جمعیت که «غریبه» محسوب می‌شوند، بیايستند. این دقیقاً در راستای بازتولید سلطه ایدئولوژیک است.

۴. ساختار سرکوب، تبعیض قانونی و

بی‌حقوقی مهاجران در این ساختار، مهاجران افغان به شکلی نظام‌مند از حقوق قانونی محروم می‌شوند. همان‌طور که میشل فوکو در مفهوم بایوپولیتیک توضیح می‌دهد، دولت‌ها در دوران مدرن، بر بدن‌ها حکومت می‌کنند؛ اینکه چه کسی حق زنده ماندن، تحصیل، کار، یا حتی جابجایی دارد، در اختیار ساختار قدرت است.

اخراج‌های دسته‌جمعی، بازداشت‌های بی‌رویه، یا محدودیت تحصیل کودکان افغان، همه نمونه‌هایی از «مدیریت بدن‌های نامطلوب» هستند؛ بدن‌هایی که در نظم سرمایه‌دارانه و دولت امنیتی، زیست‌سیاسی قلمداد می‌شوند.

۵. چرا ستم علیه افغان‌ها، ستم به طبقه کارگر ایران است؟

اینجا باید از گئورگ لوکاچ یاد کرد؛ جایی که در «تاریخ و آگاهی طبقاتی»، نشان می‌دهد چگونه «ازخودبیگانگی طبقه کارگر در گرو انشقاق درونی آن است». دشمنی با کارگران افغان، در واقع سلاح بورژوازی برای تجزیه کارگران ایرانی‌ست.

در این‌جا باید با صدای بلند گفت:

مهاجرت‌ستیزی ابزار سرمایه‌داری‌ست برای حفظ وضعیت موجود. اگر مبارزه طبقاتی از سطح ملی فراتر نرود، هرگز رهایی‌بخش نخواهد بود.

۶. تقابل ایران-اسرائیل و سیاست فرار به جلو تقابل جمهوری اسلامی علیه اسرائیل، همان‌طور که ماکس وبر در نظریه «مشروعیت کارزماتیک در شرایط استثنایی» توضیح می‌دهد، کوششی‌ست برای خلق وحدت ملی در لحظه‌های بحرانی. «دشمن خارجی»، پیونددهنده ملت و دولت است، ولو به‌شکل مصنوعی.

هم‌زمان، همان‌گونه که رامین جهاننگلو و دیگر تحلیلگران هشدار داده‌اند، دشمن‌سازی از مهاجران هم‌سو با این پروژه است: تداوم سیاست جنگی در داخل، علیه ضعیف‌ترین اقشار جامعه.

۷. راهکارهای انتقادی و طبقاتی

الف. بازسازی اتحاد طبقاتی

با رجوع به گرامشی و ایده «بلوک تاریخی»، اتحاد طبقه کارگر تنها زمانی ممکن است که پیکربندی تازه‌ای از همبستگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پدید آید. کارگران افغان و ایرانی باید در پیوند با هم، خواستار دستمزد برابر، بیمه، حق اقامت و حق تشکل شوند.

ب. سندیکالیسم ضدنژادی

در پی تجربه‌های جهانی (مانند جنبش‌های



امپریالیسم «مگا» و... بقیه از صفحه آخر

انجیل‌گرایی سفید؛ ستایش از گسترش امپراتوری گذشته ایالات متحده؛ تجلیل مکرر آن از خشونت شدید؛ گرایش‌های نژادپرستانه و میهن‌پرستانه آن؛ و ایدئولوژی قوی مردسالارانه آن - که همه آنها کاملاً با ایدئولوژی «اول آمریکا» در دکتورین ترامپ مطابقت دارند. این شامل حمایت در سطح بین‌المللی برای از بین بردن کمک‌های خارجی ایالات متحده (از طریق برچیدن آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده یا USAID) و مخالفت با جنگ نیابتی در اوکراین است. جنگ اوکراین در درجه اول به نفع نخبگان اروپایی تلقی می‌شود که درگیری آنها با روسیه به نفع ایالات متحده نیست، در حالی که واشنگتن را از دشمنان اصلی آسیای خود یعنی چین و جهان اسلام منحرف می‌کند.

ناسیونالیسم مسیحی دنیای انجیلی MAGA منجر به حمایت قوی از پیمان ترامپ/ بنیامین نتانیاهو برای نابودی/حذف کامل فلسطینی‌ها از غزه شده است، که در آن ایالات متحده قرار است حقوق اقتصادی مختلف و حتی مالکیت - در مورد خیال‌پردازی ترامپ در مورد یک تفرجگاه ریویرا متعلق به آمریکا - همراه با قراردادهای نفتی ترجیحی در نوار غزه را به دست آورد.

همانطور که جورج لوکاچ در رابطه با یک شخصیت تاریخی بسیار قدیمی‌تر اظهار داشت:

هیترلر طرح‌های قدیمی هوهنزولرن (Hohenzollern) برای استعمار و گسترش را رد کرد. او به ویژه به شدت از هدف جذب به زور ملت‌های مغلوب را از طریق آلمانی‌سازی انتقاد کرد. آنچه او از آن حمایت می‌کرد، نابودی بود. او توضیح داد که برای مردم روشن نیست که «آلمانی‌سازی فقط می‌تواند در خود سرزمین اعمال شود و هرگز در مورد انسان‌ها مصداق ندارد.» به عبارت دیگر، رایش آلمان باید گسترش یابد، سرزمین‌های حاصلخیز را فتح کند و جمعیت آنها را بیرون براند یا از بین ببرد.

به روشی تقریباً مشابه، اندیشکده برجسته MAGA، مرکز نوسازی آمریکا (CRA) که توسط راسل وُات (Russell Vought)، مدیر دفتر مدیریت و بودجه ترامپ، تأسیس شده است، اصرار دارد که فلسطینی‌ها نمی‌توانند

در اسرائیل یا ایالات متحده جذب شوند و باید نابود/جابجا شوند، در حالی که سرزمین آنها باید به طور کامل تصرف شود تا توسط جمعیت‌های «متمدن‌تر» اشغال شود. به گفته خود CRA، «شیوه‌های فرهنگی فلسطینی‌ها»، فاقد ارزش‌های جهانی هستند، و «عمدتاً بر نارضایتی علیه اسرائیل، یهودیان

تحتانی طبقه متوسط یا خرده بورژوازی آن بخشی از جمعیت را نمایندگی می‌کند که نه تنها طرفدار برتری سفیدپوستان است، بلکه در رابطه با روابط جنسی و جنسیتی نیز مردسالار و فوق محافظه‌کار است. این طبقه که عقبه نظام سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و به سبک رژیم‌های فاشیستی (بر پایه ایدئولوژی ذاتی خود) سازماندهی می‌شود، با دیدگاهی ملی‌گرا و انتقام‌جو که در صدد بزرگ کردن دوباره یک دولت-ملت خاص است مرتبط می‌باشد. ارنست بلوک (Ernst Bloch)، در رابطه با آلمان نازی در دهه ۱۹۳۰، چنین جمعیت‌هایی را با ویژگی «غیرمعاصر بودن» واپس‌گرا می‌دید که هدف آن بازیابی گذشته آلمانی آرپایی بود. همانطور که فیل ای. نیل (Phil A. Neel) در کتاب خود با عنوان «سرزمین پسین: چشم‌انداز جدید آمریکا از طبقه و تضاد» در رابطه با پایگاه طبقاتی پوپولیسم ملی MAGA در ایالات متحده نوشته است.

حزب جمهوری خواه بر پایه‌ای تقریباً متقارن عمل می‌کند که بر بنیاد زیر مجموعه ممتاز سفیدپوست روستایی و مجموعه‌ای کامل از منافع سرمایه‌داران کوچک شهری یا پیرامون شهری بنا شده است... از نظر مادی، راست افراطی در میان منافع خرده‌مالکان با کارگران خوداشتغال که نسبتاً کارگران ثروتمند مناطق داخلی کشور محسوب می‌شوند تجمعی را شکل می‌دهد... هسته مادی راست افراطی... حومه‌های سفیدپوست‌نشین [خارج از شهرهای اصلی و حومه شهرها] است... که به عنوان رابط بین کلان‌شهر و غیرکلان‌شهر عمل می‌کند و به زمین‌داران ثروتمندتر، صاحبان مشاغل، پلیس‌ها، سربازان یا پیمانکاران خوداشتغال اجازه می‌دهد تا از مناطق مجاور سفید پوست که در فقر مطلق هستند، نیرو جذب کنند... خشونت در اینجا نقش محوری دارد... جهان می‌تواند از طریق اعمال خشونت‌آمیز نجات‌بخش، که قادر به فروپاشی جبری و تسریع نزدیک شدن جامعه حقیقی باشد، احیا شود.

جنبش توده‌ای MAGA که ریشه در بخش تحتانی طبقه متوسط /خرده مالکان دارد، در درجه اول از نظر ایدئولوژیکی متأثر از چیزی که آن را «جنگ سرد داخلی» علیه نخبگان لیبرال بخش فوقانی طبقه متوسط در بالا و علیه طبقه کارگر در پایین می‌نامند، می‌باشد. این ریشه در باورهای ملی‌گرایانه افراطی آن دارد؛ ارتباط آن با «دین برده‌داران»

سیاهان و مهاجران در فرانسه یا آمریکای لاتین)، باید روی شکل‌گیری سندیکاهای چندملیتی تمرکز کرد. این سندیکاهای باید در دل خود مسئله نژاد، ملیت و ستم جنسیتی را جدی بگیرند؛ نه صرفاً مبارزه اقتصادی را.

ج. بازسازی روایت

این‌جا از «والتر بنیامین» باید آموخت: هر سند تمدن، در عین حال سند بربریت است. بازنویسی روایت مسلط درباره مهاجران و بازگویی سرگذشت آنان، خود کنش مقاومت است.

د. فشار رسانه‌ای و بین‌المللی

با الهام از «هابرماس» و مفهوم فضای عمومی انتقادی، باید از رسانه‌های تبعیدی، شبکه‌های اجتماعی و حتی فشارهای بین‌المللی برای افشای تبعیض نژادی استفاده کرد. این ابزارها، به‌رغم محدودیت، هنوز می‌توانند فضا را برای مبارزه همگانی باز کنند.

۸. نتیجه‌گیری

افغانستانی ستیزی، نه یک انحراف تصادفی، بلکه بخشی از سازوکار حفظ سلطه در دل بحران‌های ساختاری جمهوری اسلامی‌ست. در چنین وضعیتی، سکوت چپ، خیانت است؛ و اتحاد طبقاتی، نه رؤیایی آلمانی، که ضرورتی تاریخی. همان‌گونه که مارکس نوشت: «کارگران جهان متحد شوید».

امروز باید افزود:

فروردستان جهان، مهاجران و ستمدیدگان، با هم متحد شوید - مرزها را سرمایه کشیده است.

منابع:

Marx, Karl. *Capital*, Vol. 1
 Althusser, Louis. *Ideology and Ideological State Apparatuses*
 Gramsci, Antonio. *Prison Notebooks*
 Foucault, Michel. *Society Must Be Defended*
 Lukács, Georg. *History and Class Consciousness*
 Weber, Max. *Economy and Society*
 Afghan Refugees in Iran: Reports of Abuse and Deportation (2023) HRW
 مرکز آمار ایران، تابستان ۱۴۰۴: گزارش نیروی کار

ایرج پناهی



کشوری است که اقلیت سفیدپوست، حدود ۷ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دهد، هنوز حدود ۷۲ درصد از زمین‌ها را در اختیار دارد، ترامپ، روبیو و ایلان ماسک، آفریقای جنوبی را به نژادپرستی علیه سفیدپوستان متهم کردند. این موضوع با انتقاد از آفریقای جنوبی به دلیل نقشش در استدلال در دیوان بین‌المللی دادگستری مبنی بر نسل‌کشی اسرائیل در غزه همراه بود. دیوان بین‌المللی دادگستری در حکمی مقدماتی به نفع آفریقای جنوبی و علیه اسرائیل رأی داد. ترامپ به دروغ ادعا کرد که پرتوریا (پایتخت آفریقای جنوبی Pretoria) زمین‌ها را بدون غرامت یا جبران خسارت قانونی از سفیدپوستان مصادره می‌کند و استدلال کرد که به اصطلاح پناهندگان سفیدپوست از آفریقای جنوبی «قربانیان تبعیض نژادی ناعادلانه» هستند و در ایالات متحده مورد استقبال قرار خواهند گرفت. روبیو نیز با متهم کردن آفریقای جنوبی به «مصادره ناعادلانه املاک خصوصی» از این روند پیروی کرد. ماسک که در دوران آپارتاید آفریقای جنوبی متولد و بزرگ شده است، افسانه «نسل‌کشی» علیه کشاورزان سفیدپوست را ترویج کرده و به دروغ به «قوانین مالکیت نژادپرستانه» ضد سفیدپوستان و «کشتار گسترده کشاورزان [سفیدپوست]» اشاره کرده است. بر اساس این اتهامات واهی، ترامپ دستور اجرایی مبنی بر توقف تمام کمک‌های مالی به آفریقای جنوبی را صادر کرد که بیشتر آن صرف مبارزه با HIV/AIDS می‌شد. روبیو پس از آنکه سایت سرگرمی و اطلاعاتی مگا آنلین، برایتبارت (Breitbart)، سخنرانی ابراهیم رسول سفیر آفریقای جنوبی را در ویناری که توسط یک اندیشکده آفریقای جنوبی برگزار شده بود، گزارش کرد، ابراهیم رسول را از ایالات متحده اخراج کرد. به گفته آسوشیتدپرس، رسول در سخنرانی خود «به زبان آکادمیک از سرکوب‌های دولت ترامپ در مورد برنامه‌های تنوع قومی و برابری و مهاجرت صحبت کرده و از احتمال آمریکایی که در آن سفیدپوستان به زودی دیگر در اکثریت نخواهند بود» سخن گفته بود. کاندید ترامپ برای مقام سفیری در آفریقای جنوبی، ال. برنت بوزل سوم (L. Brent Bozell III)، برادرزاده ویلیام اف. باکلی جونیر (William F. Buckley Jr)، سردبیر محافظه‌کار نشنال ریویو، و بنیانگذار مرکز تحقیقات رسانه‌ای راست‌گرا است. بوزل سوم یک سفیدپوست نژادپرست است و زمانی که ریاست کمیته اقدام سیاسی ملی محافظه‌کاران را بر عهده داشت به خاطر

برده است. با این حال، واشنگتن ترامپ اصرار داشت که این کافی نیست و ایالات متحده به مالکیت و کنترل مستقیم منطقه کانال پاناما نیاز دارد، و ترامپ به ارتش ایالات متحده دستور داده است تا برای تصرف آن، حمله‌ای را برنامه‌ریزی کند. در آوریل ۲۰۲۵، ایالات متحده با پاناما توافقی را مذاکره کرد که به آن اجازه می‌دهد تمام پایگاه‌های نظامی سابق خود را در منطقه کانال پاناما دوباره اشغال کند و تعداد زیادی از نیروها را به این پایگاه‌ها منتقل نماید، در حالی که همزمان از به رسمیت شناختن مالکیت پاناما بر کانال خودداری می‌کند. منتقدان پانامایی این را «تهاجم پنهان» می‌نامند که در آن منطقه کانال پاناما «بدون شلیک حتی یک گلوله» توسط ارتش ایالات متحده تصرف شده است.

در همین حال، دولت ترامپ انواع فشارها را برای تصاحب گرینلند به کار می‌گیرد، از جمله پیشنهاد خرید احتمالی به مردم. در ایدئولوژی MAGA استدلال می‌شود که از آنجایی که گرینلند در نیمکره غربی قرار دارد، طبق تعریف دکترین مونرو، در حوزه نفوذ ایالات متحده قرار می‌گیرد. بنابراین نباید یک قلمرو خودمختار دانمارک باشد. گفته می‌شود منابع عظیم و موقعیت استراتژیک گرینلند، لقمه چربی برای تصاحب آن توسط ایالات متحده است و «قرن جدید قطب شمال آمریکایی» را ایجاد می‌کند.

در تلاش مداوم برای سرنگونی جمهوری بولیواری ونزوئلا، دولت ترامپ تهدید کرده است که ۲۵ درصد تعرفه برای هر کشوری در جهان که از ونزوئلا نفت بخرد، اعمال خواهد کرد. تحت ریاست روبیو، وزارت امور خارجه در حال وضع تحریم‌هایی علیه کشورهای است که با خدمات پزشکی کوبا قرارداد بسته‌اند و از صدور ویزا برای مقامات دولتی فعلی و سابق که با پزشکان کوبایی کار می‌کنند یا از آنها حمایت می‌کنند، خودداری می‌کند. کوبا بیش از بیست و چهار هزار پزشک دارد که در پنجاه و شش کشور در سراسر جهان، عمدتاً در جنوب جهان، کار می‌کنند و کمک‌های پزشکی ضروری ارائه می‌دهند. واشنگتن به طرز مضحکی ادعا می‌کند که این پزشکان «کار اجباری» انجام می‌دهند و نمایانگر «قاچاق انسان» هستند.

برتری‌طلبی سفیدپوستان که در سیاست خارجی MAGA ترامپ نهادینه شده است، به ویژه در حملات آن به دولت آفریقای جنوبی آشکار است. در پاسخ به قانون اصلاحات ارضی آفریقای جنوبی که با تأخیر به دنبال رسیدگی به نتایج استعمار و آپارتاید در

و ایالات متحده متمرکز هستند، جامعه‌ای که اساساً به سمت خشونت و افراط‌گرایی و «ستایش مرگ مدرن» گرایش دارد. بنابراین، آنها با «ارزش‌های ما که ریشه در تاریخ غرب و اندیشه کتاب مقدس دارند» «ناسازگار» هستند. پیت هگست (Pete Hegseth)، وزیر دفاع ترامپ، اغلب جنگ‌های صلیبی مسیحیان علیه اسلام در قرن دوازدهم را ستایش می‌کند و پیشنهاد می‌دهد که ترامپ باید یک رئیس جمهور صلیبی باشد. هگست روی سینه خود صلیب اورشلیم که به صلیب صلیبی نیز معروف است، به همراه خالکوبی روی بازوی خود با شعار «فریاد جنگی صلیبی» را خالکوبی کرده. کتاب او با عنوان «جنگ صلیبی آمریکایی» فصلی با عنوان «صلیب را دوباره بزرگ کنید» دارد که به جنگ علیه اسلام اشاره می‌کند - جنگی صلیبی که قرار است به طور جهانی‌تر به جنگ علیه «چپ‌گرایی» و تمام دیدگاه‌هایی که مسیحیان را «کافر» می‌نامند، گسترش یابد. در نوامبر ۲۰۲۳، دولت یمن به رهبری انصارالله در پاسخ به نسل‌کشی اسرائیل در فلسطین، شروع به شلیک کشتی‌های مرتبط با اسرائیل در دریای سرخ کرد. پس از «اقدامات تلافی‌جویانه» ایالات متحده و بریتانیا، انصارالله این اقدام را به کشتی‌های مرتبط با ایالات متحده و بریتانیا نیز بسط داد.

دولت ترامپ در ۱۵ مارس ۲۰۲۵ حملات هوایی گسترده‌ای را در یمن آغاز کرد و وعده «جنگی بی‌وقفه» را داد، در حالی که برخی از محدودیت‌های اعمال شده توسط دولت بایدن چنین حملاتی را کاهش می‌دهد؛ بدین ترتیب ترامپ آن را به جنگی بسیار مرگبارتر علیه غیرنظامیان تبدیل کرد. ترامپ قول داد که انصارالله، که او از آنها به عنوان «وحشی‌های حوثی» یاد می‌کرد، «کاملاً نابود» خواهد شد. ستایش رسمی ترامپ از طرفداری از برده‌داری و امپراتوری پولک (Polk's empire)، که برجسته‌ترین «دستاوردها» او در جنگ مکزیک و آمریکا بود، با ایدئولوژی انتقام‌جویانه‌ی MAGA مطابقت دارد. در همین راستا، دولت او اعلام کرده است که ایالات متحده باید کانال پاناما را پس بگیرد و گرینلند را «به هر طریقی» به دست آورد. نشریات MAGA اصرار دارند که واگذاری کانال پاناما به پاناما توسط ایالات متحده از طرف پاناما قانونی نبوده است، و تصرف آن توسط ایالات متحده را مشروع می‌سازد. در مواجهه با این تهدیدها، پاناما امتیازاتی داده است، از ابتکار کمر بند و جاده خارج شده و مدیریت کانال توسط شرکت‌های چینی را زیر سوال



های نوین جامعه بود و این نمی توانست در نقش و فضای کنفدراسیون و همچنین پرولتاریای پیشینه دار در درون آن بی اثر باشد. با بودن این بحران، گروه رهبری به جای اندیشیدن و اقدام به حل آن، به واکنش سخت، نادیده گرفتن و بازداری از مطرح شدن مقولات و پیشنهاد های تازه دست زد و به تقویت رابطه تشکیلاتی با

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

تشکیلاتی و شیوه سخنوری اش، که در جدل ها به ندرت به خشونت می پرداخت، نقش تعیین کننده ای در رهبری سندیکا داشت.



حزب سوسیالیست پرداخت و این کردار دست لودویکو دارگنا را بیش از پیش به شخصی کردن هدف رفرمیستی سندیکایی باز گذاشت، تا آنجا که تضاد میان جریان رفرمیستی توراتی در حزب سوسیالیست با ماسیمالیست های بُردیگا (جناح تند رو انقلابی) را افزایش داد، (در بخش های نخستین به آن پرداخته بودیم).

این کشمکش ها در همه زمینه های سندیکایی، حزبی، روابط با دولت و سیاست های آن و در کنگره ها کم و بیش در جریان بود. درباره مخالفت یا شرکت در جنگ یکم جهانی تشنج میان سندیکالیست های انقلابی درون «چی. جی. ال» با حزب سوسیالیست آشکار شد و کردار سخت تحریم سندیکالیست های انقلابی از سوی لودویکو دارگنا، با استناد به «دستور کار» در کنگره حزب سوسیالیست، در سپتامبر سال ۱۹۰۸ در شهر فلورانس را در این که ناهمخوانی با «اصول و شیوه» سندیکالیسم انقلابی و محکوم کردن غیر قانونی اعتصاب عمومی و... دارد، توجیه شد؛ که در دوره جنگ، جدل های سخت و تلخی را در فضای درون سندیکا پدید آورد که با افت و خیز ها و تغییر مواضع و محدود کردن آزادی و فعالیت ها از سوی دولت، سندیکا را تضعیف کرد و لودویکو دارگنا که در سال ۱۹۱۲ نسبت به جنگ و برنامه استعمارگری ایتالیا در لیبی، با این باور که جنگ رفرم ها را به تأخیر می اندازد، پُرشور و سخت موضع گرفته بود اما درباره شرکت در جنگ یکم یا بر علیه آن، موضع بی طرفی مطلق گرفت و اعلام کرد، از این روی دستگیر شد و از ماه ژوئن ۱۹۱۴ تا ماه آوریل ۱۹۱۵ در زندان بود و سپس با شرکت ایتالیا در جنگ، آزادی های

عکس کنگره چی. جی. ال

از ششم تا نهم سپتامبر ۱۹۰۸ کنگره دوم کنفدراسیون سراسری کار (C.Gd.L) که نقش مهم و تعیین کننده ای در آن روزهای حساس در جنبش کارگری و سندیکا داشت، در شهر مُدنا (Modena)، در چهل کیلومتری شمال شهر بولونیا برگزار گردید، که در آن گفتگو های سختی میان رفرمیست ها و سندیکالیست های انقلابی به راه افتاده بود، لودویکو دارگنا عضو هیئت اجرایی شد و در ژانویه ۱۹۰۹ با پافشاری دبیر کل، رینالدو ریگلا، مسئول تبلیغات و روابط شد و این، نقش بسیار ظریفی در حل مشکلات تشکیلاتی در رابطه با بپا خاستن جنبش انقلابی درون سندیکا را خواستار بود، که سرانجام به انشعاب بخش سندیکایی انقلابی راه آهن انجامید؛ گذشته از این، او نماینده سندیکا در روابط با دولت و مؤسسات دولتی، تشکیلات سندیکاهای خارجی و «جامعه انسانی میلان» نیز بود.

«جامعه انسانی میلان» یک تشکل بشردوستانه و عام المنفعه بود که یک کارخانه دار و مالک یهودی به نام پروسپرو مُئیز لریا (Prospero Moise Loira) در ادامه برنامه های خود با یاری رساندن به یهودیان و همچنین دیگران، سرمایه هنگفت خود را پس از مرگش در سال ۱۸۹۲ برای ایجاد این جامعه در زیر حمایت و پاسداری شهرداری میلان به جا گذاشت.

پدید آمدن و انشعاب سندیکای انقلابی با شکستن پیمان میان سوسیالیست ها و دولت همراه شد و رفرمیسم کنفدراسیون را به بحران کشاند.

سندیکای انقلابی انعکاس و بیان خواست لایه

دفاع از سیستم آپارتاید آفریقای جنوبی، مورد توجه قرار گرفت. در آن زمان او اعلام کرد که «به عضویت در ائتلاف علیه تروریسم کنگره ملی آفریقا افتخار می کند». بوزل سوم این جمله نژادپرستانه را بیان کرد که باراک اوباما، رئیس جمهور ایالات متحده، «شبیبه یک آدم لاغر و بی عرضه (کله خر زاغه نشین) به نظر می رسد». پسر بوزل سوم، ال. برنت بوزل چهارم، یکی از حامیان MAGA بود که به دلیل حمله به ساختمان کنگره در ۶ ژانویه ۲۰۲۱ دستگیر شد. ایدئولوژی MAGA همچنین در خروج دولت ترامپ از توافقنامه پاریس ۲۰۱۵ در مورد تغییرات اقلیمی و سازمان بهداشت جهانی مشهود است، با این ادعا که این اقدامات برای بازپس گیری «حاکمیت» آمریکا ضروری بوده است. ایدئولوژی امپریالیستی ترامپ با عنوان «اول آمریکا» به صورت فراسرزمینی گسترش می یابد و از شرکت های اروپایی می خواهد که در صورت داشتن روابط تجاری با ایالات متحده، از دستورات اجرایی او در مورد حذف تمام مفاد مربوط به تنوع، برابری و شمول (DEI) پیروی کنند. ماهیت افراطی این مواضع، دولت ترامپ را از شورای روابط خارجی {Council on Foreign Relations}، که به عنوان «تراست مغزهای امپراتوری» و «اندیشکده وال استریت» شناخته می شود، دور کرده است. شورای روابط خارجی دو حزبی از زمان جنگ جهانی دوم نیروی غالب در استراتژی ژئوپلیتیکی ایالات متحده بوده است. هگرت (Hegseth) با انعکاس احساسات کلی MAGA، در نامه ای مبنی بر استعفا از این سازمان، شورای روابط خارجی را به جهانی گرایی لیبرال متهم کرد. جیمز ام. لیندسی (James M. Lindsay)، که از منظر جهانی گرایانه برای شورای روابط خارجی می نویسد، دکتترین ترامپ را به عنوان بازگشتی «مختل کننده» به «سیاست قدرت و حوزه های منافع قرن نوزدهم» مورد انتقاد قرار داده است. به گفته لیندسی، ترامپ متهم به اتخاذ «جهان بینی توسیدیدی (Thucydidean)» است - جهانی بینی ای که در آن «نیرومندان هر کاری را که می توانند انجام می دهند و ضعفا باید هر کاری را تحمل می کنند». جهانی گرایان لیبرال مانند لیندسی با اهداف کلی سیاست قدرت جهانی ترامپ در این زمینه مخالف نیستند. بلکه، آنها شکایت دارند که این سیاست در مقایسه با روش های ماهرانه تر استراتژیست های بزرگ سنتی امپراتوری آمریکا، بسیار ناشیانه و ناکارآمد است.



او محدود گشت و پاسپورتش را نیز گرفتند، با این حال او بر موضع انترناسیونالیستی خود باقی ماند و هیئتی را به نمایندگی سندیکای «چی، جی، ال» به کنفرانسی که از سوی حزب سوسیالیست فرانسه در فوریه سال ۱۹۱۷ برگزار شده بود فرستاد.

در فردای پایان جنگ (در نوامبر سال ۱۹۱۸) جنبش کارگری، بس پرتوان، گفتار و خواست های تازه ای را آشکار و بیان کرد و دوره سیاسی نوینی که گشوده می شد، از بودن دارگنا را در میان برترین رهبران سندیکا خبر می داد و از این روی رینالدو ریگلا که در جدال های سخت با رهبری حزب سوسیالیست بود، از سیمت دبیر کل سندیکای چی.جی.ال استعفاء داد و دارگنا به جای او برگزیده شد؛ او که وارث و ادامه دهنده راه ریگلا بود، پس از تشنج و جدل هایی با حزب سوسیالیست، در پایان ماه سپتامبر به توافقی بر مبنای تأیید مستقل بودن دو تشکیلات در زمینه اقتصادی و سیاسی رسید و با تصویب درباره آن که اختلافی دیدگاه ها مشورت شود، پیمانی بسته شد؛ اما این پیمان نیز از افت و خیزها و تضادها، چه در سندیکا و چه در حزب سوسیالیست میان جناح های گوناگون جلوگیری نکرد. در حزب سوسیالیست، جناح چپ انشعاب کرد و همان گونه که در بخش های گذشته گسترده به آن پرداختیم، حزب کمونیست را بنیان نهاد اما در سندیکا مبارزه درونی ادامه یافت. پس از پایان اعتصابات، تظاهرات و رویارویی های سخت و خونین «دوساله سرخ» (۱۹۱۹-۱۹۲۰)، که رد پای خود را در تاریخ سده بیستم در ایتالیا به جای گذاشت، تضادها دوباره آغاز شدند و در کنگره پنجم کنفدراسیون سراسری کار که از بیست و ششم فوریه تا سوم ماه مارس ۱۹۲۱ در شهر لیورنو برگزار شد، لودویکو دارگنا گزارشی بس پریشان کننده در ارزیابی از اوضاع داد:

«پس از این دوساله سرخ با آتش بس [میان جناح ها] پس از اعتصابات بزرگ اقتصادی و سیاسی بایستی توجه داشته باشیم که هیچ برنامه ای، نه حداقل، نه میانه و نه حداکثر اجرا نشد، [...] در اینجا نیازی به دوباره محکوم کردن نیست اما به راستی بایستی بگویم که اگر از برخی افراط های نه همیشه خودجوش پرهیز می شد، شاید برای ما امروز شمار جذب کارگران بسیار بیشتر از آن بود که اکنون هست، و جاه طلبی ارتجاعی در این اواخر نمی توانست سهمی نسبی از آن را به دست آورد».

در سخنی کوتاه بگویم که: این کنگره با بحران هایش، همچون کنگره حزب سوسیالیست که به انشعاب و بنیانگذاری حزب کمونیست که یک ماه پیش از این، انجامید، نشانی از گرایش به گریز از مرکز و پراکندگی در جنبش کارگری، با توجه به شکست نسبی بیشتر در مقابل

دستاوردهایش در اشغال کارخانه ها، بود. زمان آن رسیده بود که جنبش سوسیالیستی با ژرف نگری، آن هم در شرایطی که اقدام ها در دست ارتجاع بود، می بایست ارزیابی می کرد که جنبش کارگری، با بودن بحران های درون خود نمی توانست در کوتاه مدت به اهداف خود برسد.

اشاره کنیم که پس از «دوساله سرخ»، «دوساله سیاه»، با اقدام های دسته جات فاشیستی در یورش به مکان های سندیکایی و احزاب و کشتار آغاز شد، که پیشترها به آن پرداخته بودیم. به هر روی! فعالیت لودویکو دارگنا در مجلس، که در نوامبر سال ۱۹۱۹ از حوزه میلان به نمایندگی در آن برگزیده شده بود، چندان چشمگیر نبود؛ او بر باور و خط فرمیستی خود چه در سندیکا و چه در مجلس، تا سال ۱۹۲۵، باقی ماند و در این سال پس از کشته شدن جاکومو مئوتی (Giacomo Matteotti) و مطلق شدن حکومت موسولینی به پاریس مهاجرت کرد و پس از بیست سال، با آزاد شدن ایتالیا از یوغ فاشیسم و نازی فاشیسم هیتلری، به میهن بازگشت و به عضویت «اجلاس تشکیل دهنده» نوع حکومتی درآمد که پس از آن در دوم ژوئن ۱۹۴۶ در فراندن سراسری، مردم «جمهوری پارلمانی» را برگزیدند.

لودویکو دارگنا در ماه پس از آن، از چهاردهم جولای ۱۹۴۶ تا دوم فوریه ۱۹۴۷ وزیر کار و امور اجتماعی، از پانزدهم دسامبر ۱۹۴۷ تا پنجم آوریل ۱۹۴۸ وزیر پست و ارتباطات، از ماه ژوئن تا ماه نوامبر ۱۹۴۹ دبیر کل «حزب سوسیالیست کارگری و از بیست و هفتم ژانویه ۱۹۵۰ تا پنجم آوریل ۱۹۵۱ وزیر ترابری بود. او در هفدهم ژوئن سال ۱۹۶۱ در هشتاد و پنج سالگی، در شهر رم درگذشت.

در اینجا نیز در شرح زندگی و مبارزات برونو بواتسی از او سخن به میان خواهد آمد.

برونو بواتسی

در سی و یکم ژانویه سال ۱۹۸۱ در شهرک پُنته لاگوسکور (Pontelagoscuro)، در پنجاه و شش کیلومتری شمال شرقی بولونیا، در بخشرداری فرارا (Ferrara) زاده شد. پس از پایان دوره دبستان مجبور به ترک تحصیل و کار در یک کارگاه مکانیکی شد؛ در آغاز دهه ۱۹۰۰ به شهر میلان رفت و چون کارگر متخصص مکانیک نخست در کارخانه «مارلی» (Marelli) و سپس در کارخانه «بیانکی» (Bianchi) مشغول به کار گشت. در سال ۱۹۰۵ در حزب سوسیالیست و سندیکای فلزکار و مکانیک ها «فیوم» (F.I.O.M.)، فدراسیون ایتالیایی کارگران فلزکار و مکانیک، نام نویسی کرد و به زودی عضو شورای رهبری این سندیکا و در سال ۱۹۱۱ به سیمت دبیرکل آن، و در آوریل سال ۱۹۱۲ نیز به

عضویت شورای رهبری چی. جی. ال (C.G.D.L.) «کنفدراسیون سراسری کار» برگزیده شد. زمانی که او دبیر کل «فیوم» شد، این تشکیلات سندیکایی، در ادامه مبارزات درونی جناح ها، در بحرانی بود که از تضاد میان سندیکالیست ها و سوسیالیست ها سرچشمه می گرفت، در دوره ای تعیین کننده قرار داشت که در بهار سال ۱۹۱۲، کارگران کارخانه های خودرو سازی در شهر تورینو در اعتراض و رد برنامه توافق میان سندیکا و کنسرسیوم صاحبان صنایع به اعتصابی شست و چهار روزه با برنامه و هدایت بخشی از سندیکالیست ها دست زده بودند، همراه بود. سال پس از آن برونو بواتسی با به راه انداختن اعتصابی سه ماهه و تحمیل قراردادی دسته جمعی برای همه کارگران، گذشته از نکات و مفاد مثبت دیگر، با گنجاندن خواست کاهش سه ساعت کار در هفته در آن، گام بزرگی برداشته شده بود، که به دست آمد و این برای او شخصیت و ارزشی بیش از پیش را به همراه آورد.

با آغاز جنگ یکم جهانی علی رغم آن که برونو بواتسی موضع بی طرفانه نسبت به شرکت در آن گرفته بود، اما در تظاهراتی که در ماه مه سال ۱۹۱۵ بر علیه جنگ برگزار شده بود شرکت کرد و ماه ها پس از آن، پشتیبانی سندیکای فیوم را در کنفرانس های زیمرالد (Zimmereald) و Kienal کینتال اعلام کرد.

- کنفرانس زیمرالد نخستین نشست بین الملل سوسیالیست بر علیه جنگ بود که از پنجم تا هشتم سپتامبر ۱۹۱۵ در منطقه شهرداری زیمرالد، در سوئیس برگزار شد.

- کنفرانس کینتال نیز نشستی از احزاب سوسیالیست بر علیه جنگ بود که از بیست و پنجم تا سی ام آوریل ۱۹۱۶ در شهر کینتال سوئیس برگزار گردید.

به هر روی! اکثریت در حزب سوسیالیست بر موضع «نه شرکت در جنگ و نه خرابکاری»، به سرکردگی فیلیپو توراتی، بودند، این موضع که از سوی بیشترین رهبران سندیکا نیز تأیید شده بود و برونو بواتسی اجباراً با نمایندگی از سوی سندیکا و با هدف دفاع از مردم، عضو کمیته اقدامات صنعتی در استان های پیه مَنته و لمباردیا ... شد اما مورد انتقاد جناح چپ قرار گرفت، او در شرح و توجیه شرکت خود چون نماینده سندیکا، با این باور که در آن شرایط و محدودیت آزادی سندیکایی و معلق گذاشتن حق اعتصاب، با توجه به نظامی کردن صنایع با تولید افزار جنگی، که چون دادگاه خودسرانه ای اقدام می کند، تنها امکان به جا مانده برای دفاع از منافع کارگران، این کمیته بود. از سوی دیگر، افسران ارتش که ریاست کمیته را برعهده داشتند نیز، با توجه به این که با تشکیلات جنبش کارگری مخالف بودند، نماینده آن و



تولیدی و مکانیکی و... دست زد، که گذشته از زمینه اقتصادی، هویتی سیاسی و سراسری به خود گرفته بود، پیش از این برای بار دیگر (پس از نشست سپتامبر ۱۹۱۸) در یازدهم و دوازدهم سپتامبر ۱۹۲۰ نیز در نشستی که از سوی



سندیکای جی. ال با شرکت نمایندگان حزب سوسیالیست برگزار گردیده بود، به مسئله جدل های میان خود درباره مربوط بودن صلاحیت هر یک در اعلام ها، تصمیم و برنامه های اعتصابی و مبارزه پرداخته شده بود. به هر روی! پس از گفتگوها، جدل های درونی و مبارزات بیرونی با اشغال کارخانه ها، میان سندیکا و دولت، بیشترین خواست های سندیکا و همچنین واریس کارخانه ها از سوی کارگران آن ها، با دخالت رئیس دولت، (جولیوتی Giolitti) پذیرفته شد و قرارداد به امضا رسید، برونو بوتانی چون نماینده کارگران، با حق برابر نسبت به نمایندگان صاحبان صنایع، عضو کمیسیون گشته بود.

پس از جدال های دنباله دار میان سندیکا و حزب سوسیالیست، همچنین انشعاب در درون حزب و بنیان نهادن حزب کمونیست، بحران ها و اختلافات سخت و برخورد های تلخ به درون سندیکا نیز راه یافت، برونو بوتانی در شرایط با جدل از سوی کمونیست ها، که سندیکا را متهم به زیر نفوذ بودن مبارزه سیاسی می کردند رو به رو بود، یکی از این جدل ها، پشتیبانی سندیکا از «فدراسیون سندیکایی بین المللی» (F. S.I.) با دفتر مرکزی اش در شهر آمستردام بود، (این تشکیلات اروپایی در مخالفت با فاشیسم از راه رفرمیسم و صلح جویی در سال ۱۹۱۹ بنیان شده بود، که هشت سال پس از آن منحل گشت)، علی رغم آن که پنجمین کنگره سندیکا پشتیبانی از «انترناسیونال سندیکایی سرخ»، با مرکز آن در مسکو، را تصویب کرده بود؛ افزوده بر این، انشعاب دیگری نیز در حزب سوسیالیست رخ داد و برونو بوتانی در سوم

کمتر از چهار ماه پس از آغاز مبارزات «دوساله سرخ» در یازدهم فوریه، در بیستم فوریه ۱۹۱۹ میان «فیوم» و کنفدراسیون صاحبان صنایع فلزکار و پولاد سازی به توافق و امضاء رسید.

عکس دوساله سرخ

در ادامه این خواست ها، تعیین اندازه حداقل مزد پس از ماه ها مبارزه و گفتگوهای سخت، در ماه سپتامبر به دست آورده شد. در هفدهم سال ۱۹۲۵ زمان کار چهل و هشت ساعت در هفته به همه بخش های کارگری و تولیدی گسترش داده و قانونی شد. تا این زمان نیز، مبارزات بزرگ و مهم سندیکا و کارگران و دست آورد های آن پس از جنگ یکم جهانی، به ویژه با نام برونو بوتانی پیوسته شده است.

رشد پرشتاب صنایع بزرگ در دوره جنگ و تجربه مبارزات دوساله سرخ، ایجاد همگونی بیشتر طبقه کارگر و نوین تر شدن تشکیلات و سازمان های سندیکایی را به همراه آورد و پنجمین کنگره کنفدراسیون سراسری جی. ال، که نخستین کنگره پس از جنگ بود، از بیست و ششم فوریه تا سوم مارس ۱۹۲۱، چون پیش از این، در شهر لیورنو برگزار شده بود برونو بوتانی از نوآوری، برنامه، ارضیه های تعاونی و کارگری و به کار گرفتن اصول سندیکایی متحد، از همه وابستگان به یک یک صنایع و کارگران، تکنسین ها و کارمندان پشتیبانی کرد. پیش از این، سندیکای «فیوم» درخواست ها و مبارزاتی را در زمینه واریس و گرداندن کارخانه با اشغال، به پیش برده بود، همچنین افزایش ۴۰٪ دستمزد، تعطیلات سالانه با دریافت مزد، حق دریافت پول در صورت اخراج و... که پس گفتگوهای سخت و پیچیده میان آن ها با مخالفت سازمان صاحبان صنایع رو به رو شده بود، سندیکا به اشغال کارخانه های بخش فلزکار، و گسترش آن در همه بخش های

عضویت او را در کمیته درخور مقام و باور خود نمی دیدند و برونو بوتانی در زیر فشار بود. از بیست و دوم تا بیست و هشتم آگوست ۱۹۱۷ اعتراضات همراه با قیام از سوی مردم جریان داشت، برونو بوتانی کوشش کرد تا این قیام به شورشی بدون امکان دستیابی سیاسی منحرف نشود.

در ماه های پایانی جنگ تضاد ها در درون رهبری حزب سوسیالیست بیشتر و آشکارتر شد و ماسیمالیست ها اکثریت را دارا بودند، اما در سندیکای سراسری جی. ال رفرمیست ها رهبری را در دست داشتند و در نهم ماه مه سال ۱۹۱۸ شورای ملی آن، عضویت نمایندگان کنفدراسیون را در پژوهش و برنامه ریزی درباره پرداختن به مشکلات پس از جنگ درخواست کردند، پس از آن که دولت نمایندگان نامیده شده از سوی کنفدراسیون را، که برونو بوتانی نیز در میان آن ها بود، پذیرفت، رهبری حزب سوسیالیست از اعضای خود خواست که به مصوبات کنگره حزب که همکاری با دولت را ممنوع کرده بود، توجه کنند. در بیست و پنجم جولای ۱۹۱۸ نشست شورای آن در مخالفت با همکاری با دولت، اکثریت را به دست آورد، که نتیجه آن به بحران در سندیکا و استعفای دیپرکل آن، رونالدو ریگلا، انجامید و لوڈویکو د'ارگنا جایگزین اوگشت، از برونو بوتانی نیز خواسته شد تا عضو کمیته اجرایی شود.

در بیست و نهم سپتامبر همان سال، نشستی میان رهبران حزب سوسیالیست و سندیکا در شهر رم برگزار شد که با تأیید استقلال هر دو تشکیلات، درباره اعلام و به راه اندازی جنبش و اعتصابات ملی و سیاسی از سوی حزب سوسیالیست، و مسائل اقتصادی تحت رهبری کنفدراسیون سندیکایی باشد، این گونه بحران جدل ها متوقف شد.

در روز های پایانی جنگ یکم جهانی، هفتمین کنگره ملی سندیکا از یکم تا چهارم نوامبر ۱۹۱۸ در شهر رم برگزار شد که در آن پیشنهادهای و درخواست های به حق در قانونی کردن مفادی از سوی برونو بوتانی، که مهم ترین آن کاهش زمان کار به هشت ساعت در روز، (چهل و هشت ساعت در هفته در مقابل بیش از هفتاد و دو ساعت) بود تصویب شد.

در غروب روز چهارم نوامبر خبر آتش بس، پایان جنگ و شکست اتریش و آلمان به کنگره رسید که شور و شوقی بزرگ بر پا خاست و برونو بوتانی با فریاد «زنده باد سوسیالیسم، زنده باد انترناسیونال» پایان کنگره را اعلام کرد.

توجه داشته باشیم که تا آن سال، میانگین زمان کار روزانه دوازده تا سیزده ساعت و در برخی بخش ها بیش از چهارده ساعت در شرایطی سخت و طاقت فرسا بود، برنامه و درخواست او دستاورد و گام بس بزرگی برای طبقه کارگر بود و



خاطر من مانده است: "استلا وقتی تو می آیی آفتاب خواهد شد / و تمام زنان تورا خواهد صدا خواهند کرد / تو مادر همه بچه هایی / و قلب همه مادرانی". این نوشته را توی کیفم گذاشتم و با دقت نگه داری اش کردم. چه در آن وقت که برای نجات بچه های "میلان" و نجات بچه های دیگر از فقر و گرسنگی تلاش می کردم و چه به هنگام تلاش برای به تصویب رساندن قانون مادر و کودک، همواره این کلمات ساد و در عین حال پرشور آن پیر مرد نا شناس، مرا به مبارزه ترغیب می کرد. جواب مورد انتظار "رجو امیلیا" کم کم داشت دیر می شد. چیزی نمانده بود امید کمک به بچه های "میلان" در من بمیرد. شاید رفقا حق داشتند که مثل من خوشبین نباشند و نسبت به امکان چنین کاری تردید کنند. در این بیم و امید بودم که یک روز صبح به من اطلاع دادند، که دو رفیق از "رجو امیلیا" آمده اند و می خواهند با من دیدار کنند. فوراً به دیدارشان رفتم. یک رفیق زن و یک رفیق مرد بودند که نمی شناختم شان. نگران جوابی بودم که برایم آورده بودند. رفیق زن شروع کرد به این که: "میدانی، شرایط دشوار است و برای ما حل کردن این مسئله سخت است. برای حل این مسئله جلسات زیادی ترتیب داده ایم. نه تنها به رفقای خود، که به خیلی از افراد هم مراجعه کردیم، امیدواریم که وظیفه مان را انجام داده باشیم و شما از ما خوشحال و راضی باشید".

بلاخره موفق شدم با لکنت زبان بگویم: "چ...چند تا؟"، این بار رفیق مرد جواب داد: "برای حالا، موفق نشدیم تعداد زیادی بپذیریم، اما امیدواریم بعداً امکانات بیشتری به دست آوریم. حالا شاید دو هزار نفر! با تمام خوشبینی خود تا این حد تصور نمی کردم. دستم را به گردن رفقا آویختم و در آغوش شان گرفتم و در حالی که آن ها را می بوسیدم تکرار می کردم: "از طرف همه بچه ها تشکر می کنم، تشکر می کنم".

به خاطر این که رفقای "رجو" و همچنین "داری بانفی" تا آن حد خوب کار کرده بودند، بسیار هیجان زده بودم. باید هرچه زودتر رفقا را از این پیروزی با خبر می کردم. این که رفقا در آن لحظه در گیر جلسه بودند، برایم مهم نبود. برق آسا پیشاپیش دو رفیق، خودم را به محل جلسه رساندم و فریاد زدم: "دیدید؟ می توانیم دو هزار بچه و شاید هم بیشتر به "رجو امیلیا" بفرستیم".

لازم بود همگی دست به کار شویم، چرا که جمع و جور کردن این برنامه کار ساده ای نبود. گفتن این که "همگی دست به کار شویم"، جمله مناسبی نبود، چرا که بیش از همه رفقای زن بودند که در این جهت فعالیت

خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

را برایش توضیح دادم. از طرفی به رفقای "رجو امیلیا" که هم شهری های او بودند نوشتیم. از او خواهش کردم که آن چه از دستش بر می آید، انجام دهد. او هم قبول کرد.

رفقای رهبری و در درجه اول "لونگو"، موافق این کار نبودند و نسبت به موفقیت آن تردید می کردند. رفقای رهبری معتقد بودند رفقای "رجو امیلیا" حد اکثر می توانند بیش از چندین ده بچه را قبول کنند و از آن ها نگهداری کنند، آن هم بچه های رفقای که در زندان بودند یا پارتیزان بودند، بچه هایی که در طول جنگ بدون غذا و لباس بودند. اما تصمیم دادن چنین حرکتی در میان مردم عادی از دید آن ها امکان نداشت. این کاری بود که فقط در محدوده حزب امکان پذیر بود. این بار هم با نظر رفقای رهبری موافق نبودم، زیرا مطمئن بودم رفقای امیلیایی خود را موظف خواهند دید تا حد اکثر کمک را به ما بدهند. از طرفی این درست نبود که فقط به بچه های رفقا فکر کنیم. در میلان به یقین بچه هایی بودند که همچون بچه های ما رنج کشیده بودند. به هر جهت این که ما در موقعیتی نبودیم که وقتمان صرف چانه زدن شود. فعلاً باید منتظر جواب رفقای "رجو امیلیا" می شدیم.

در این فاصله حرکت هایی را آغاز کردیم. من در "اودئون" سخنرانی کردم. به این ترتیب یخ را شکستم و ارتباطم را با توده ها برقرار کردم. احساس می کردم می توانم با کارگان صحبت کنم. جلسات گفت و شنود و سخنرانی ها را همچنان ادامه دادم. یک روز از من خواستند به "پیاچنسا" بروم. پس از چندین ساعت راه، وقتی به آن جا رسیدم میدان پر از جمعیت بود. قرار دیدارم با مردم این شهر ساعت ۹ شب بود، اما از آن جا که اتومبیلی که با آن سفر می کردیم هر ده کیلومتر یک بار می ایستاد، ساعت ۱۱ شب رسیدیم. همه منتظر بودند و من خیلی هیجان زده بودم. از تاخیرم پوزش خواستم. ساعت یک ربع از نیمه شب بود که سخنرانی ام خاتمه یافت. مرا به هتلی بردند که در آن جا اتاقی برایم رزرو کرده بودند. نزدیک در ورودی هتل پیر مردی به من نزدیک شد و کاغذی در دستم گذاشت که نوشته بود: "رفیق استلا، این بیت ها را برای تو سروده ام. قلبا آن ها را از من بپذیر، همان طور که من قلبا آن ها را نوشته ام".

پیش از آن که بتوانم از او تشکر کنم و یا حداقل نامش را بپرسم رفته بود. کاغذ را باز کردم و خواندم، از جمله بعضی عبارات به

اکتبر ۱۹۲۲ به «حزب سوسیالیست متحده» (P. S. U.) نوپیان پیوست و دو روز پس از آن شورای مرکزی سندیکا در نشست خود اعلام کرد که: پیمان با حزب سوسیالیست که از سال ۱۹۲۱ آغاز به بخش بخش شدن کرده، پایان یافته و امکان اتحاد با هیچ یک از آن ها وجود ندارد. این گونه، تصمیم سندیکا مصادف با بر سر کار رفتن موسولینی شد و دوره متلاشی گشتن جنبش کارگری سوسیالیست به چشم می خورد. در بخش آینده به دنباله زندگی برونو بوآتسی و مبارزات سندیکایی خواهیم پرداخت

عباس دهقان



عکس برونو بوآتسی

به تارنمای اینترنتی حزب رنجبران ایران مراجعه کنید
آدرس سایت حزب رنجبران

www.ranjbaran.org

با قدردانی از کمک های مالی رفقا و دوستان به حزب، ذکر این نکته را ضروری می دانیم که تکیه مالی حزب به اعضاء و توده ها در پیشبرد مبارزه طبقاتی، روشی انقلابی و پرولتاریائی است در حفظ استقلال سازمانی و جدا نشدن از طبقه کارگر و توده ها



ارتباط با متفقین شهرداری "میلان" که به ما کمک کرده بودند همراهی شان می کرد..... شهرداری اتوبوس و تراموا را در اختیار ما قرار داد و ما را در ایستگاه مرکزی "میلان" پیاده کردند. یک گروه پلیس شهرداری، منتظر ما بودند.....

به رفقای زن "پیاجنسا" خبر داده بودیم که امکانات و وسایل راحتی بچه ها را فراهم کنند. ترن متوقف شد. رفقای ما، همگی در پیاده رو با ترموس های شیرداغ و شیرینی، با ساندویچ و میوه انتظار ما را می کشیدند. کسانی که از آن جا عبور می کردند، با تعجب می پرسیدند، چه کسی در آن ترن است..... وقتی به یک خانم کنجاو توضیح دادم موضوع از چه قرار است، به من گفت: "کاری که شما کمونیست ها انجام می دهید، خیلی جالب است. من یک کمونیست نیستم، اما فکر می کنم هرکسی باید برای این بچه ها کاری بکند. من ویلای بزرگی دارم، اگر مایل باشید می توانم آن را در خدمت شما بگذارم و این هم آدرس من است". از آن خانم تشکر کردم و آدرس را به رفقای "پیاجنسا" دادم.

دیری نپایید که از این ابتکار استقبال چشمگیری شد. به این شکل، بعد از بچه های "میلان"، نوبت به بچه های "تورینو" رسید که در فصل زمستان میهمان باشند. بعد از آن هم نوبت به بچه های "کاسینو" رسید که شب ها در خرابه ها با موش ها سپری می کردند. به خاطر روح ایثارگرانه و فداکارانه رفیق "ماریا مادالنا روسی" بود که این برنامه عملی شد. این رفیق، روزهای متوالی در خرابه ها به همراه موش های "کاسینو" به سربرده بود. بعد از آن به بقیه شهرهای فقیر جنوب و سیسیل پرداختیم.

پس از "رجو"، "مودنا"، "پارما"، "پیاجنسا" و کم کم تمام منطقه "امیلیا - رومانیا" از کار نگهداری بچه ها استقبال کردند و به شکرانه همبستگی کارگران، به ویژه کارگران کشاورزی حدود ۳۵۰۰۰ بچه از گرسنگی و سرما نجات پیدا کردند. و این البته ابتکار زنان کمونیست بود. فعالیت حمایت از کودکان، بعدها از جانب سازمان زنان ایتالیایی ادامه پیدا کرد.

لیلا تیرماه ۱۴۰۴

سنگ هم کمیاب شده بود. خانه های مخروبه بسیار زیاد بود. بچه هایی بودند که از سرما داخل جعبه های خاکه ااره می خوابیدند، آن ها حتی روانداز هم نداشتند. بچه ها تنها پیش پیرها مانده بودند و پیرها نمی توانستند از آن ها مواظبت کنند. بچه های بیمار را به ناچار از لیست کنار می گذاشتیم، غرض این بود که آن ها را در بیمارستان بستری کنیم. بچه ها کثیف، زخمی و پر از شیش بودند. رفقای زن که واقعا لیاقت دریافت جایزه داشتند، موفق شدند پزشکانی را پیدا کنند که بچه ها را معاینه و درمان کنند و واکسن مورد نیاز آن ها را تزریق کنند. آن ها موفق شدند از مردم مقدار زیادی لباس، ملافه، جوراب و کفش جمع آوری کنند. آن ها ترتیبی دادند تا با چیدن موهای بچه ها، لانه شیش تن و بدن آن ها را از بین ببرند.....

همه چیز آماده شد. به رفقای "رجو" خبر دادیم بچه ها خواهند رسید. اداره راه آهن یک ترن دربست در اختیار ما گذاشت.....



پراتو ۱۹۴۵ - ترزا نوچه ازمهد کودک دیدن می کند

..... در ضمن دو هزار سهمیه غذایی از قبیل بیسکوئیت، پنیر و شکلات برای توشه راه به دست آوردیم. برخورد بچه های کوچکتر را در برابر شکلات که تا آن زمان آن را ندیده بودند، از یاد نمی برم. موقعی که ترن هنوز حرکت نکرده بود، آن ها با بی اعتمادی آن "چیز" سیاه را لیس می زدند و بعضی از آن ها هم، آن را با ولع می جویدند. در حالی که تعدادی هم آن را از پنجره بیرون می دادند تا مادر و برادر و خواهر کوچک شان که شانس حرکت کردن با آن ها را نداشتند، آن را بچشند.

برای مراقبت بچه ها لازم بود چندین رفیق همراهی شان کنند. یک چنین ترن طوبلی که دو هزار بچه را در برمی گرفت، نیاز به تعداد زیادی همراه، چند پرستار و دست کم یک پزشک بود. رفیق مسئولی که در

می کردند. اما به هرحال لازم بود مردان را هم به صورتی به کار می کشیدیم.

همین که دو رفیق "رجو" رفع خستگی کردند، جلسه گذاشتیم و آن چه را که فوریت داشت و به توافق رسیده بودیم مشخص کردیم. دوهزار بچه باید از میان آن هایی که از نظر سوء تغذیه نیازمند بودند از سوی رفقای مناطق فقیرنشین به ما معرفی می شدند تا مقدمات حرکت شان را فراهم کنیم. کودکان خیلی خردسال مد نظر نبودند، چرا که تغییر آب و هوا و شرایط زیست، امکان داشت بیش از پیش ناتوان و حتی بیمارشان کند. بنا براین قرار بر این شد که این کودکان حد اقل سه سال به بالا داشته باشند و تازه قبلا باید مورد معاینه پزشکی قرار می گرفتند که مبادا بیمار باشند و بقیه بچه ها را هم مبتلا کنند. به علاوه لازم بود حد اقل ساز و برگ لازم را برایشان جمع آوری می کردیم و تضمین می کردیم که بچه ها به مدرسه بروند و تحصیل خود را در "رجو" ادامه دهند.

رفقا چگونگی پذیرش بچه های "میلان" را توضیح دادند. خانواده های رفقا و کارگران از کلیه روستاهای منطقه "گرجو" برای پذیرش بچه ها در طول زمستان نام نویسی کرده بودند. بعضی ها یکی و بعضی دیگر حتی سه تا از کوچولوهای "میلان" را قبول کرده بودند.....

کلیه رفقای "میلان" دست به کار شدند. در دفتر کوچک من که بنام "بخاری سرخ" معروف بود - وقتی کمی چوب به من دادند، یک بخاری سفالی سرخ رنگ داشتم که آن را روشن می کردم - به تدریج محل آمد و رفت زنان و مردان و بچه ها شده بود. تقاضا و درخواست های بسیاری بود که به این دفتر می رسید. بچه های گرسنه تعدادشان زیاد بود. هوا کم کم مرطوب و سرد می شد، ذغال



امپریالیسم «مگا» و دکترین ترامپ

متوسط و طبقه کارگر را در بر می‌گیرد. همین نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که او، هم رأی بخش تحتانی طبقه متوسط و هم رأی طبقه کارگر را بر اساس سطح درآمد به دست آورد، اما رأی فقیرترین بخش طبقه کارگر را از دست داد. میلیون‌ها نفر از کسانی که در سال ۲۰۲۰ به دموکرات‌ها رأی داده بودند، عمدتاً از طبقه کارگر بودند، همانها در سال ۲۰۲۴ به حزب غیر رأی‌دهندگان پیوستند. پایگاه وفادار ترامپ همچنان بخش تحتانی طبقه متوسط است که به کارگران ممتاز نیز بسط یافته است. از نظر تاریخی، بخش

تحتانی طبقه متوسط نهفته است. سپس شامل صاحبان مشاغل کوچک، مالکان کوچک و مدیران شرکت‌های سطح پایین، همراه با عناصر مذهبی بنیادگرا و زمین‌داران کوچک است. همچنین برخی از بخش‌های ممتازتر طبقه کارگر را در بر می‌گیرد. بخش تحتانی طبقه متوسط به طور نامتناسبی سفیدپوست و نژادپرست است. ترامپ در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۲۴ بیشتر رأی‌دهندگانی را که کمتر از چهار سال مدرک دانشگاهی داشتند، جذب کرد، مقوله‌ای که اکثریت رأی‌دهندگان بخش تحتانی طبقه

نئوفاشیسم و امپراتوری در ادامه نوشته «دکترین ترامپ» توسط جان بلامی فاستر تغییرات عظیم در سیاست خارجی و نظامی ایالات متحده که تحت دکترین ترامپ اجرا می‌شود، ریشه در صف‌بندی‌های طبقاتی جدید مرتبط با نئوفاشیسم جنبش MAGA و ارتباطات نزدیک - هرچند متناقض - آن با طبقه میلیاردر حاکم، به ویژه در بخش‌های فناوری پیشرفته، سهام خصوصی و نفت دارد. در نظریه مارکسیستی، پایه طبقاتی فاشیسم همواره در اتحاد بین سرمایه انحصاری و قشر

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

را از دست داده بود، او اندکی مارکسیست اما بسیار پُزیتیویست (Positivist) با باور به علم و تکنولوژی، چون محرک پیشروی و بهبود انسان بود. شوربختانه این هیئت رهبری آنچنان میان خود وابستگی و پیوستگی سیاسی داشتند که با گروهی گرای خود مانع از ورود و مسئولیت گرفتن دیگران می‌شدند، از این روی، مسدود کردن ورود سندیکالیست‌ها و مبارزین دیگر و نبودن یک شخصیت با اندیشه و توان سیاسی خوب، نتیجه اش آن شد که همین گروه که سندیکا را تشکیل داده و متحد کرده بود دو دهه پس از آن مُسبب منحل گشتن آن شد. به هر روی! لودویکو دارگنا با نیرو و توان زیاد

منطقه ای نقش مهمی ایفا کرد و این گونه به هیئت رهبران «کنفدراسیون سراسری کار» چی. جی. ال. (C. G. d. L.) برگزیده شد و در کنار رینالدو ریگلا (Rinaldo Rigola)، فلیچه کوآلینو (Felice Quagliano) ائور راین (Ettore Reina)، کارلو دل آولا (Carlo Dell'avella)، لودویکو کالدا (Ludovico Calda) قرار گرفت.

رینالدو ریگلا (زاده: بیلا، دوم فوریه ۱۸۶۸ - درگذشت: میلان، دهم ژانویه ۱۹۵۴) نخستین دبیرکل چی. جی. ال. از آغاز ایجاد آن در سال پیش از این (۱۹۰۶) بود، او همچنین از سال ۱۹۰۰ نخستین کارگر نماینده در مجلس بود که در سال ۱۹۰۳ بر اثر حادثه ای در کار بینایی خود

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش بیست و چهارم

مبارزات سندیکایی (بخش دوم)

از بیست و نهم سپتامبر تا دوم اکتبر سال ۱۹۰۷ کنگره سوم ملی «فیوم» در شهر بولونیا برگزار گردید، در این کنگره لودویکو دارگنا با گزارش‌ها و سخنرانی‌های خود درباره قراردادها و شرایط کار، بیکاری، ایجاد اداره کاربایی و کوشش در حل معضل پراکندگی کارگران، گروه‌ها و سندیکاهای

خاطرات ترزا نوچه

ها توانسته بودم دوباره لازانیا بخورم. این بار "لازانیا" را در "فرارا" خوردم. با این که رفقای "میلان" علاقه به کار زنان نداشتند، قبول کردند که با من همکاری کنند. "داریا بانفی"، همسر "آنتونیو بانفی" بود. می دانستم که او اهل "امیلیا" است و ارتباط خود را با سرزمین اجدادی اش حفظ کرده است. اگرچه او شخصیت به خصوصی داشت - از جوانی نویسنده بود - و کمتر علاقه داشت با زنان حرف بزنند، اما بامن راحت حرف می‌زد، اوضاع

بودند و در چنین وضعی، چگونگی پایداری در برابر سرما و گرسنگی خود یک مسئله بود. برای این بچه‌ها که در واقع بچه‌های خودمان بودند، از ما زنان کمونیست چه کاری ساخته بود؟

پس از بحث و بررسی بسیار، تصمیم گرفتیم از رفقای مناطقی که از لحاظ مواد غذایی وضع بهتری دارند، کمک بگیریم و در درجه اول از رفقای سرزمین حاصل خیز "امیلیا". و این تصادفی نبود که به خاطر امکانات آن

در ادامه خاطرات ترزا نوچه

بچه‌های میلان

ترزا حکایت می‌کند: "با آن که به کار زنان علاقه نداشتیم، اما به خاطر حل یک مسئله اساسی آن را قبول کردم. فصل سرما به زودی فرا می‌رسید. زمستان سختی در پیش داشتیم. شاید هم سخت‌ترین زمستان بود. چراکه به تازگی جنگ را پشت سر گذاشته بودیم. زندگی بچه‌های "میلان" و به ویژه بچه‌های کوچکتر در خطر بود. آن‌ها ضعیف

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگان نشان می‌باشد.



آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غرفه حزب در اینترنت:

www.ranjbaran.org